

See
1/25/55
See

الواح مبارکہ
حضرت عبدالبہاء

ای دوستان حقیقی حق بسین احمد الله بفضل و موهبت کبری انوار حقیقت
 بر شرق و غرب تافته و در چسب عالم نجات قدس مانند نسیم صبحگاهی و زین و آگاهی
 بخشید کشور خاور منشور شده و ممالک باختر مطلع انوار جلیل اکبر گردید در هر روز مژده
 انشا نور بسین میرسد و در هر صبحی بشارت اشراق نیز قدیم میاید امروز در آفاق عالم
 دلوله می جز ذکر نیز عظمیت و صیقل و صوتی جز بشارت جمال قدم نیست سبحان الله
 با وجود آنکه در چسب عالم بین جمیع اعم آثار حق ظاهر و با هر جمیع آذان مستعد
 استماع این حوادث باز این ایرانیان اکثری الی الان بخواب غفلت گرفتار و محجب از
 مشاهده انوار و حال آنکه باید در هر دم صد هزار شکرانه بر زبان رانند که شمس حقیقت
 از آن افق طلوع نمود و ندای الهی از آن اقلیم برخاست و هر یک بشارت کبری با
 اقلیم دنیا بشتابد و مژده موهبت آسمانی دهد اگر چنین کرده بودند حال ایران کون
 خشنود عالم امکان بود و کشور معطر مغیر آفاق چه بسیار که موهبت کبری توجه بآ
 کند و در خانه بگوید و صاحبخانه عوض از شکرانه بجهت و ستیز بر خیزد و خاک مذلت بر
 سر خویش بپزد و آن موهبت کبری را بحال بهمت براند پس باید حبای الهی

بروش و سلوکی قیام نمایند که سبب اعتباه مانس شود و هر غافل بیدار گردد
 و آن روش و سلوک بموجب تعالیم الهیت که در الواح نازل اولاً باید که در نهایت
 صداقت و حسن نیت و خیرخواهی و امانت اطاعت بحکومت نمایند و از هر جهت
 خیرخواه دولت ملت باشد ثانیاً آنکه باید جامع ملل عالم بنهایت یکخوانی و
 مهربانی و نیت صاوت و محبت تمامه معامله کنند آیت رحمان عالمیان باشند و سبب
 نعمت و الفت آدمیان و در مورد بلا جارا بوفاق معامله کنند و محبت و صفای معامله
 نمایند بدخواهان را خیرخواه باشند و دشمنان دوست جان و جودان گردانند از غیر حق
 بیزار باشند و ارتباط با این جهان فانی در کنار شب و روز از محبت الهیه چنان شعله
 زنند و بنور معرفت الهیه چنان بدرخشند که شب را روز نمایند و روز را نور روز فرمایند
 تا در میان آفاق منصور و مظفر فیه در گردند ای اجبای آسمانی بحمد الله بحر عنایت
 موج خیز است و ابر موهبت گهریز و نفحات قدس مشکبیر نیز آفاق پر تویی
 سرایان افکنده که نور انیتش اعصار و قرون را روشن نماید شکر کنید خدا را
 که مظهر هدایت و مطالع موهبت اگر پرده و حجاب بر خیزد کشف عطا گردد و ملا حظ
 مینماید که چه تاجی بر سر دارید و چه خلعتی در بر ولی نظر حکمت الهیه این هبت

حال سترگموت و در منصون و در استقبال ظاهراً آشکار گردد و علیکم
التحیة والثناء ع

بنوالاهی

ای مبطل خوش اسکان گلشن عشق وقت آنست که از فرقت پر حرقت سلطان
گل در صحن چمن بنالی و بزاری و بسوزی و بگذاری و این ترانه آغاز کنی و باین نوای
و کار و لعل بازی ای مه مه منور ای روح مصور ای نور شهر فریاد ز
بجرات ای شمس حقیقت ای نور هویت ای شمع هدایت فریاد ز بجات
و البه آعلیک و علی حب آیه من هذا العبد
الباس الفقیر .

ع



هوانه

ای یزدان مهربان یارانت بیروسانند و دوستانت اسیر در دست
 عوامان از هر طرف تیر و سنانی و از هر شخصی زخمی بی ایمان با وجود این سرگشته
 کوی تواند داشت موی تو و دل داده روی تو بر بلای را و لا دانند و هر در را
 در مان شمرند غل و نخیر را تاج و سریر یابند و زندان را ایوان بی پایان دانند بکلی
 جانفشانند ای خداوند بوشمنان را بنواز و هدم و بهر از عید بهیجا ساز تا کل
 جان و دل در کف گرفته نثار درگاه تو نمایم و روی تو جویم و بکوی تو پی بریم و
 زار تو گوئیم تویی مقتدر و توانا و واقف و بینا.

ع ع

هوانه

ای آوارگان سبیل آتشی از وطن مألوف بسبب طغیان هرستمکار عسوف دور
 و مجور شدید و در راه خدا آواره از طول هر سنگبر مغرور گشتید این پریشانی هر چند بلایی ناگهانی
 بود ولی در سبیل حضرت رحمانی و در محبت جمال یزدانی بود لهذا شیرین و گواراست
 هر بلا که بسبب نفس و هوای باشد آن دوزخ و جهنمست و هر ابتلا که بسبب ایمان و الهی باشد

نفسیم مقیم در تلج و ثمر باید نظر کردند در حال حاضر مانند هر بی بصر عمیق
 ملاحظه نماید که پرچم علم تقدیس اجبای الهی موج بر آفاق زند و این اشراق
 خاور و باختر روشن نماید و علیکم التحیه و التهنیه

ع ع

هو الاهی

ای روی تو سوی حق چه خوش روی و خوش خوی و مبارک و فرخنده و
 مهرجوی بودی که بکوی جانان پی بردی این از فضل و الطاف بکیران حضرت
 یزدان بود و آامن و تود و بسینوا کجا و این فضل و عطا کجا محض لطف و احسان
 است که مثل منی و مثل توئی و دمیوا و دمی سهر و پا و مسکین و فقیر و دمی ساما
 در درگاه خویش قبول فرمود و اطر با من هذا و اسر و امن ذلک

عبد الهی عباس

هو الله

... سبحان الله نفوذ کلمه الله را مشاهده نماید که شهنی زردشتی از هندی
 تا پاریس و لندن میثابد که بیدار به بیان غریب فائز گردد و این چه ارتباط است

و این چه تعلق قلب بهایان را جان فدا باد که چنین در ظل کلمه تبه تربیت
 شده اند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که با عموم بشر چنین گردند بگمازه فی نبینند
 و عیاری شاید نمایند با هر نفسی بدم کردند و با هر شخصی و ساز شوند جمیع خلق را
 آیات قدرت و عظمت پرورگار ببینند و جمیع بشر را مجالی الطاف حق مشاهده
 نمایند ای یاران و اما رحمان نعمه و آهنگ محبت عالم انسانیت که از ملکوت
 یزدانی بند است و گلبانگ و ترانه وحدت انسانیت که از قبل کلشن حقیقت
 بنهایت ملاحظه ظاهر وقت آنست که مانند دریا بجوشید تا ولوله در آفاق اندازد
 و جمیع نفوس را در ظل خمیه وحدت انسانی در آرید

و عیکم لهجاء الالبهی

ع ع

بونه

... الحمد لله و امر محبت آئی تعصبات جاهلیه نه شخص بهائی تعصبی
 تعصب سیاسی تعصب مذهبی نه اند از هر مرکزی انوار عدل مشاهده کند مجدود
 گردد خواه از شرق باشد خواه از غرب خواه از جنوب خواه از شمال و الله المشرق

والمغارب الحمد لله بعبایان از هر قیدی آزادند چشع بشر را انعام الهی
 و خدا را شبان حقیقی و جمیع مهربان میدانند و روی زمین را وطن واحد شمرند جمیع
 اجناس را جنس واحد دانند و خدمت به عالم انسانی خواهند کرد از هر قیدی آزادند
 و علیک البهّا الالهی عبد البهّا عبّاس

سرایان جناب آقا میرزا حسن علیه البهّا الالهی
 ای دوست حقیقی چندی است که آهنگ جنگ بندگان است و شرق و غرب
 میدان سپاه تیز چنگ از هر طرف درندگان جولانی مینمایند و در هر قلبی خنجران
 تیزی دندان میآرمانند عالم انسانی که تماشاخانه فضائل رحمانی است باز نجات گران
 درنده گردید با وجود این بر زبان میرانند که حرکت اسلاف وحشیانه بود و جنبش احلاف
 مستدانه این مدّیت مجعوله که مانند سراب است چون بصورت گمری ترقی مادی
 بینی و چون بحقیقت نظر نمائی تدّنی اخلاقی یابی با وجود این عقول ضعیفه را بود و نحو
 سخیفه اقلع نمود و حال آنکه مدّیت آن است که سبب شرف عالم انسانی گردد
 میدان ظهور و بروز فضائل رحمانی شود این هیئت اجتماعی نیست این پریشانی ط

جمهوران نیست مدنیت الهیه مقبول و محبوب است که سبب جمعیت قلوب
 گردد و علت تهذیب اخلاق نفوس شود سوخات رحمانیه نمودار گردد و فیوض
 وجدانیه جلوه کند ملل و اعمم متحاربه را متحابه کند و دول متفائده را مرامی متقابل
 نماید بیگانه را آشنا کند دشمن را دوست نماید دور را نزدیک فرماید ترک را بیک
 دست در آغوش کشد بیکر نماید آسیا و امریکا را بهم و هم را نماید و اروپا
 و آفریقا را بهم نغمه و هم آواز کند این است مدنیت حقیقی نه آنکه ایجاد مدافع
 کروی کند و سبب اضطراب قلوب گردد و اختراع آلات جنگ جدید کند و غنا
 مذرعه و غواصه در دریا براند و طیاره زینین پراکنده بر روی زمین نماید یا که سبب
 خسران بسین گردد و بجان همه چون گرگ تیر چنگ بجنگد و ادعای شهبانی کند
 و مانند سباع ضاریه یکدیگر ببردند و نمایش عالم انسانی خوابند و بس ما هم بطنون

شما که یاران الهی هستید و مطاهر فیض رحمانی باید این

زخم را مرهم گردید و این درد اودمان شود

و عیك التجیه و الهی

ع ع

... ای حبسای الهی احمد تبه بقیض ناستناهی بندگان آستان ربانی از
 برگیر و در آزاد و بیزار و از اسیری عالم طبیعت آزاد و در کنار از ذایل عالم حیوانی متعدد
 و پاک و بفضائل عالم آسمانی امیدوار جز صلح و سلام آرزوی نه و بغیر از وحدت
 عالم انسانی مقصد می نیست صف جنت نیاریم نام و سنگ بخیم آهنگ آسمانی
 در امریک و فرنگ بند کنیم از جدائی بیزاریم و با تحاد و با اتفاق مفتون و امیدوار
 بیماری را پرستاریم و بر زخمی را مرهم حضرت پروردگار هر دردی را دوائیم و هر دل شکسته را
 یار غمخوار بجان میکوشیم و از خطا چشم میپوشیم در آسایش عالم آفرینش جابفتنی
 نمائیم و در نورانیت عالم انسانی بکوشیم و از نار محبت آتش بجوشیم و بخروشیم و شکر از خدا
 یگانه پروریم که چنین ضمیر منیری شایان فرمود و چنین نور جبینی ایگان کرد از کلفت نجات
 داد و با لفت حیات بخشید از عداوت و بغض آرائی داد و بجهت وفا کارهای بخشید از
 هر قیدی آزاد کرد و از هر عیب و عیظی برتر افروزد و جمیع بشر مذهب ان کرد و با علمیان پر
 روح و ریحان فرمود اینست فضل قدیم و اینست عطای عظیم باید این راه بپوشیم و این را
 بگوئیم و این رحمت واسعه بگوئیم طوبی للفائزین و نبری للآئذین بعثته هی لمجانا

فی السموات و الارضین زیر اساس دیان الهی و فاست نه جفا جوهر مصله
 و لاست نه عداوت و بغضا شهادت فاقست نه سم قاتل سبیل فضائل
 است نه سیل زائل نورانیت عالم انسانی است نه خونخواری عالم حیوانی نیست
 اساس اصلی الهی و دون آن اعراض بود نه جواهر و عوارض بود نه ثوابت و ثابت
 مقصود از نزول کتب و شرایع دلی چون هر مفسر و شارح اطل و قبال متع تمام در نص
 مسائل نمود لکن هزاران سال عالم انسانی در اشتد و بال اکمل این حجاب بر خاست
 و این غبار نیست و این بر ملامتی شد و نیز حقیقت نور و وحدت عالم انسانی بر جمیع آفاق
 جلوه نمود در این عصر عقول ترقی نمود و مدارک لطیف گشته و پرده او هام دریده و هر
 منصفی دانسته و فهمیده که شریعت الهیه حقیقت است نه مجاز و کمال محضت نه ضلال
 و عالم طبیعت معدن نقصت و بال جنگ و پرخاش از مقتضیات عالم طبیعت
 و منازعه بقا از خصائص عالم حیوان و نبات اما عالم انسانی خیر محضت و انبعاث
 وجدانی محبت صرف چون بعالم طبیعت نگرییم کبر است و غرور جوهر است و شرور
 نقصت و قصور فسقت و فجور در زندگی است و خونخواری و مورث خجالت و شرارت
 اما شریعت الهی فایده حکم طبیعت و ناسخ زوایل نفوس بدست و شرع فضائل

حقیقت تا بریت الهیه عالم انسانی نورانی گردد و دسوس شیطانی مبدل
 بنفس رحمانی شود دولت کبری جوهر عزت گردد و نعمت عظمی رحمت بی منتهی شود
 صرف جاجوهر و فاگرد و ظلم بی پایان مبدل بدل حضرت رحمن شود باز حجت
 نسیم گردد و ظلمت طبیعت نورانیت حضرت حمایت مشاشی شود پس معلوم شد
 که مقتضای زمانه یعنی عالم طبیعت نقص و وبالست و شریعت الهیه و تعالیم الهی نیست
 و کمال و باندک تفکر این حقیقت واضح و آشکار با وجود این خلق غرق عالم طبیعت است
 و در نهایت غرور و غفلت نه تنبهی نه تذکری و نه تنبلی و نه تضرعی زیاده ریا می طبیعت
 پر موج و چون اوج گیرد هزاران فوج بغیوت بی پایان فرورود قل سیر وانی الارض
 فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین و همچنین میفرماید حَبْسه هَالک مَزْوم من
 الاخراب اینست عاقبت اسیری طبیعت اینست نهایت نقص و نقص عالم امکان
 این آوارگان را امید می جز بقوه نافذه کلمه الهیه نیست و اعتمادی جز بایه بخش بر حمت
 یسنا نخواهد بود جمیع یاران الهی را در نهایت اشتیاق تحت و اشواق ابلاغ دارید قدس
 بروحی و نفسی نفوسا زکات و ضمائر صفت و سرار طابت و قلوبا انجذب و صد در انشراح
 واروا احاسن بشرت بفعات الهیه فی ایام تری الناس امواتا غیر حیات و علیکم السلام و علیکم التحیات و الشیخ

ای دوست عزیز خود را غریب نماید و این بسیار عجیب بینو گشتی و این
 بسیار بعید جانی که بجان رسیده چگونه غریب است عاشقی که بدلیزیت پست
 چگونه میو است آن سرشته و سودانی اگر متن در است بجان نزدیک است در عبودیت
 آستان سیم و شریک و لودر قصی بلاد امریک من ترا بدم و بهماز دهم و هم آهنگ
 و هم آواز از انشا نفثات روح القدس در آنصفحات مرقوم نموده بودی اشراق
 شمس حقیقت چنان شدید است که عقرب در بفت اقلیم آهنگ سبوح قدوس الملک
 والروح بلند گردد و خیمه وحدت عالم انسانی در قطب جهان بلند شود پارس و انگلیس
 دست در آغوش قفقاز و قلیس نماید و افریک و امریک در جوش و خروش بحیم و
 شریک گردند و ترک و تاجیک بدم و بهماز شوند و انشا الله عرش توپ و صدای
 تفنگ از جهان فرنگ برآمد شرق و غرب با یکدیگر عشق باز و بانس و الفت پردازد
 این مژده گوشتزد آفاق گردد و این اشراق خاور و باختر را روشن و منور نماید مرقوم
 نموده بودی جمعی در آنصفحات بتلوات آیات مآلوف و تعلیمات آئینه مانوس و مسرور
 و مشغوف و برخی بخیل لسان فارسی مشغول مشغوف ای دوست عزیز در مجامع ملوک

ترتیل آیات لاہوت میگرد و در محافل عالم بالا تسبیح و تقدیس رب بحر برد
 میشود ہستہ آن آہنگ اقلیم فرنگ را بحرکت آرد و قلوب قطعات خم عالم را
 بیکدیگر الفت دادہ بنیان جنگ براندازد ...

ع ع

ہو بہتہ

ای بندہ در گاہ سلیمانی در کشور روحانی خوش و خاتم جہان بخش
 جہانگیری در اسمعی رحمانی خوش و لبہ ماہروی رارخ افروزی خوش
 پروانہ عاشق خوی را جانسوزی خوش گل رعنا را پرودہ براندازی خوش بلبل
 گو یا را نغمہ سازی خوش سکندر اقلیم و فارا آئینہ سازی خوش و جمشید
 اورنگ رحمانی را جام جہان نمای یزدانی خوش
 ولی حال دیوان فکر سلیمانی افتادہ اند
 و اہر یمنان معارضہ با میرزوانی خواہند
 فہنس ماہیم نرعمون ع ع

هو الاهی

ای ناطق به شنای محبوب معنوی صلاهی بیداری از ملکوت ابھی میرسد
که ای خفتگان فراش غفلت وقت بوشیاریت و ای ساکنان دای حیرت
زمان بیداریت و ای تشنگان سبیل حقیقت دم در و در ساحل بحر موهبت است
و ای طالبان جمال معشوق روحانی وقت مشاهد آیات بعین بصیرت است
نایبید و تا کی بهوای خویش مانوس وقت جاست وقت نیست وقت نیست
وقت انقطاع وقت ارتفاعت وقت انکفاست بگویند

بخروشید که زمان میگذرد .

ع ع

بہ

ای یاران الہی این قرن جدید است و این عصر عصر جمال رب فرید
بشارت شرق و غرب احاطه نمود و انجذاب آفاق را حرکت آورد و ای الہی حقان
اشیاء را بیدار نموده و صہبای رحمانی خیل روحانیان را سرست کرد و ابرغایت ثبات

سوخت بسزول داشته و بهار آتشی خیمه و خرگاه و قطب آفاق زو چشمان
 حقیقت بسز و خرم شده و مرغان گلشن و حدت بنغمه چنگ و چغانه بدم گشته
 آوازه ظهور محلی طور و لوله در اقالیم انداخته و صیت بزرگواری شمس حقیقت منتشر
 آفاق شد با وجود این قیامت کبری بلبا غافل از این رحمت عظمی هر یک بخشی
 گشته و از نور تابان محبوب گردید و در زوایای شبهاست خزیده و دامنآور و سوسه دمه
 و بممه اند تبالیم و سحقالیم من هند اخضر ان المسین احمد شامهت دی بنور هداید
 و ثابت و مستقیم در امر جمال ابھی فدایان آن دلبر کتایند
 و شیدایان آن یار مصیبتان زبان بگرازه گشاید
 و حمد و ستایش آن دلبر لکانه نمایند
 و علیکم التحیة و التشاء

ع ع



ای آوارگان سپل حق سر و سامان آسودگی و آزادی ہر چند کام دل و
 راحت جان است ولی آرزوی و آوارگی در راہ خدا بہ از صد ہزار سر و سامان
 چہ کہ این غربت و ہجرت موجب از پی دارد و رحمت پائی زیر لذت آسودگی و
 وطن و حلاوت آزادی ارمغان بگذرد ولی موجب ہجرت و سپل حضرت احدیث
 باقی و دائمی و ستم و تلج عظیمہ از آن شتر ہجرت خلیل سبب ظهور مہاب
 رب حبیل شد و غربت ماہ کنعانی علت جلوہ بازار یوسفی گشت فرار حضرت
 کلیم و سیدہ مشاہدہ مار موقدہ ربانی شد و نہضت عیسوی سبب ظهور انفاس
 مسیحی گردید ہجرت حضرت حبیب البطمی علت اعلیٰ کلمہ نوریشہ بی شد و غربت
 و اسارت جمال مبارک اسباب انتشار نور نیر اشراق
 بر آفاق گردید فاعتبہر وایا اولی الابصار
 و ہجبا علیک ع

محفل روحانی و مجالس انس و اہل جمال و اہل رحمان علیہم علیہ السلام البہار الابھی

ہوئے

ای یاران و اہل رحمان احمد شدہ ابواب رحمت کبریٰ بروجہ باز است
و طہور جنت ابھی ہم آہنگ و آواز حضرت بی نیاز بندگان و اہل خویش
محرم راز فرمود و ہمیشہ و طرب روحانی ہم و دوسرا فرمود عواطف رحمانہ شامل
است و الطاف سبحانیہ کامل در ہر تسلیم و دیار محفل روحانی برپا و مجاہد
روحانی مہیتا و خوان نعمت نامستناہی منہا غلغلہ عشق است کہ خاور و جہا
بیکدیگر آمیختہ و نعمہ و آہنگ ملکوت است کہ شرق و غرب بحرکت آورد و چنین ہم
وزمرہ ہستہ بی حوادث و قوعات نماید و این وعدہ برق و باران بی ظوفا
ممکن نباشد لابد گاہی وقعاتی حاصل گردد ولی العاقبتہ للمتقین محقق است
و بشری للمخلصین مسلم شاعر مشہور گفتہ تا نگرید ابر کی خند دہمن تا جانفشانی

و تحمل مشاق عالم فانی نگرود در جهان آتشی شادمانی و کامرانی تحقق نیابد این از
 لوازم عالم انسانی شدت سرما و برف باران و طوفان بوران زمستان
 سبب شود که موسم ربیع جلوه نماید و رایحه طیب به گل و ریاحین مشامها معطر کند
 جهان نده شود و عالم امکان جانی تازه یابد بگذرد این روزگار و منتهی شود و
 ساکن شود این عباد و متلاشی شود این ابرتاریک و شمس حقیقت و در آینه
 عاقبت بدرخشد بر اقالیم ترک و تاجیک و آسیا و اروپا و امریک و آفریقا
 غمخیز صوت این نغمه و آهنگ و شلیک خواهند شنید

یومسذ یفرح المؤمنون

ع ع



بلاط حضرت افغان سده مبارک
جناب جابر مرزا محمد عیدیه بک آبد
جناب قالیق جهر مر عیدیه بهار بک

بنویند

ای بنده الهی صدات شنیده دیدی و شقا عظیمه کشیدی و بشا و ملامت اعدا گرفتاری
شدی ملال نیاموردی تحمل نمودی حتا که صبوری و غوری و شکوری باید سکرانه زنی
که باین موهبت یگانه نموده شدی زیرا این جام سرشار بلا در سپل بها مخصوص طایفه علی
است هر حلقی سرا و آن شراب و برگیاهی لایق فیض آن سحاب نیست در عشق
حال آن گل مبل معانی را جانفشانی لائق ز جعل ظلمانی و بس آفاق عاشق
صادق آشفته و شقاق زهر کاذب باخلاق شمع نورانی را پروانه رحمانی گشته
و سرگردان ز خفاش کور نادان پس حمد خدا را که باین موهبت موفق شدی و باین خفاش
نمود باز بیشتر جانبازی کن و نعمه ساری نما و باهنگ و ترانه پرداز تا گوشها بدم راز
گردند و بجهان خداوند بی نیازی برند و علیک التحیة و التهنات ع

بلاطه جناب لده شیر پور خلدختر

جناب دینار پور ارد شیر علیہ بھاء اللہ

ہو اللہ

ای یار جانی در این روزگار جام شہادت در دیار یزد سرشار شد جمعی از ابرار
آن ساغر پر نشہ را در نہایت سرور نوش نمودند و گوش باہنگ سرودش دادند کہ
مردہ پریشارتی داد و خبر پرسترتی بخشید کہ ای تشنگان چشمہ حیات پر شہت
وای مشتاقان جمال جان در نہایت جلوہ و ظہور وای عاشقان بھل معشوق
بشاید وای مرغان چمنستان حقیقت بگلشن معانی پرواز کنسید وای غریبان
بوطن اصلی در آسید وای مہجوران از عالم حرمان نجات یابید و محرم خلوت گاہ لہی
گردید وای ماہیان تشہ لب بدریای بی پایان در آسید چون آن نازنیان آن
آہنگ شیندہ بقر با نگاہ عشق دویدند و از عالم امکان بجهان

لا مکان پریدند و بمقصود خویش رسیدند و

علیک التحیۃ و البشائر ع

بلاط جنب آئینه محسنه ز قاهر

احبای الهی علیهم صلاوات الله الاهی

بنو الله

ای نجوم بازغه افق محبت الله اکبر از پر تو شمس حقیقت در خاور و خفته
درخشند اید و چون سرج نورآینه در انجمن عالم روشن و تابنده از رشحات سبحان
فیض ابدی مانند گل و ریحان پر طراوت و لطافتید و از فیوضات نور حقیقت مانند
رخسار مه رویان پر حلالت و طاحت در لوح محفوظ امکان آیات با بهره اید و در
رق مشور لامکان بنیات زاهره مطاها آمار توحیدید و مطالع انوار تغیر جمیع
از فیض ابدی آن نور بسین با بهره نصیبید و مانند آمینه صافی از فیض آفتاب حجاب
الهی روشن و غیر پس بجان و دل بکوشید و سعی بلیغ بسدول اید که روز بروز
آئینه لها جهان افروز گردد و انوار حق بتابد و جهان آفرینش آرایش تازه یابد
ای احبای الهی آن مربی بزرگدانی خسیع را تبریت الهی پرورش داد و تعلیم
آسمانی تسلیم کرد تا هر یک بشایه شمع در محفل عالم شایه انجمن گردیم و بانوار

انقطاع و انجذاب و عرفان و محبت یزدان مزین شویم و سبب نورانیت
 این جهان ظلمانی گردیم رایت تقدیس برافزاییم و نصحت قدس مشتر کنیم خود
 نجات شویم و سبب حیات کائنات گردیم آن شجره مبارکه بر ما سایه افکند
 و آن عقیقه مشرق احدیت را در ظل جناح خویش آورد و بعنایت و موهبت
 زاید الوصف تربیت نمود آیا سراوار است که بعد از پرورش کجبان پنهان
 می آسایش و راحت جویم و یا سر بالین سکون و استراحت گذاریم لا امل
 این سراوار نیست و لایق بنده و فادار نه بلکه مقتضی آنست که کلی خود را فراموش
 کنیم و از راحت و آسایش و رفاهیت و لذت و نعمت اینجهان فانی چشم پوشیم کلی
 گرفتار او گردیم جانفشانی کنیم و در قربانگاه عشق قربانی آرزو نمایم و تا نفس خست
 بسلیس گردن سراوار غل و بنجر بینیم تسلیم تیغ و شمشیر کنیم تا از روحانیان جهان جدا
 گردیم و از محرمان خلوتگاه یزدان و چون اسبک ارجی الی رکت ارضیه مرضیه گوش رسید
 کنان پاکوبان و کف زبان و یاسبری لی گویان خلوتگاه آن یار مهربان پرور نمایم و حکیم توحید و انشاء

ای یاران الهی عصر است و جمیع امم و مل در حبس و حصر مگر آزاده گان الهی و
 احرار و ابرار در استان مقدس نامتسابی زندانی تگمتر از عالم امکان نه و نوع انسان
 در این زندان پریشان سرگردان بر نفسی از قیود این قفس آزادی یافت بر حقیقتی
 کشیده ولی سائرین مانند کرم همین در طبقه پست ترین زمین اسیر ما و طین خراپ
 ارض شده و عالم وجود را منحصراً بجان خاک فرض کردند سبحان الله زندانیان چنان
 گمان نمودند که طبع گشتن الهی را در قفس زندان حبس توان نمود و نفس شکست را قطع توان کرد
 بسبب گلبن معانی چون شپه تقدیس گشاید در لانه لامکان آشیانه نماید از زمان
 مکان فارغ است و مانند نجم مانع در افق انقطاع طالع و لائح ای یاران الهی ذریل
 جمال مبارک قسم بروی دلجویش زندان ایوان کیوانست و سخن پر محن گلشن آسمان
 رب رب زدنی ذلی و بلانی و محنی و ابتدائی فی سبیلک لان هذا غایه غیبتی
 و منتهی موطنی و راحه روحی و فرجی و سروری حیات بجا لک و توجهاً الی ملکوت قیامت
 ای رب بولا عبادک توجوا ابابک بقلوب صافیة و نفوس زکیة و ارواح مستبشرة
 و آذان صاغیة و عقول واعیة و اعین باکیة فی محبتک رب زد هم حیا و عرفاناً

و غرّاً و شرفاً و مقاماً و جعلاً ائمه یز ثو ملکوتک و یتضرّعوا الی جبروتک و یتفیظوا
 من فیض لاهوتک انک انت القوی المقتدر العزیز الکریم المستعان .
 ای اجبای الهی هر چند گرگان در کمینند و درندگان خشکین تا آسمان بر
 وحدت را بدست آرند و آنچه مقتضای طینت است مجری دارند ولی شاکل
 بحضرت دوست نمایند و تجرّد از مغز و پوست جویند واقف سرفدا گردید و قائم
 بخد مت جلال ابھی فرج و سرور در انقطاع و انجذاب و اشتیاق بملکوت
 ابھاست نمانند صہبای محبت ہمہ حاصل نمود نور فرج الهی و سرور رحمانی
 ندرخشند اگر چہ سبع اسباب و جد و طرب و شادمانی آمادہ گردد و نفخہ

روحانی نوزد عاقبتش نوید است و حسرت ابدی لہد باید

اجبای الهی جمیع توجہشان بملکوت رحمانی باشد

تا ابواب سرور شادمانی ارجع جہات

مفتوح گردد و علیکم التحیۃ

والتشانی

ع ع

بلاط جنب در شیر پور خدا بخیر

جنب رستم پور بچشم عید به آید

بوی

ای رستم ظلم رستم را ملاحظه کن که بچه پایه رسیده جمعی فرشته خوی
پری روی حق گوی خداجوی در چنگ وحوش درنده افتاد دست تقابل
گشود و روز بارون نمود آن مطمئنان مانند آهوان خشن جرمی نداشتند مگر
آنکه نافه مشکین داشتند بریند گزیدند دریند و باین اکتفا نمود اموال تالان مارا
کردند و کودکان پرده نشینان اینز کشتند و آتش زدند با وجود این بلایای ناگهان
آن ستمگران ناله و فغان نمود بلکه در کمال ضحاکت زبان بکرات این مصیبت
و حمد و ثنا نمودند پس زندگی آمان بین پرستندگی اینان بر دو عجبست عجب
و در سلف و خلف بیایند و نظیر و علیک التحیة و الثنا ع

ای یاران مهربان عجب الهام جمیع اولیاء در اعصار و قرون ماضیه گریان و سوزان
 آرزوی آبی از ایام هند را می نمود و در این حسرت از این عالم فانی بجهان باقی شتافتند
 فضل وجود جلال عباد را شاید نمایند که ما را بدون استعداد و استحقاق محض فضل و شفقت
 در این قرن اشراق روح حیات بخشید و در ظل رایت شاه آفاق محسوس فرمود و بهیچ
 داشت که منتها آرزوی بزرگواران بود فیض هدایت مبذول داشت و بمحافظ عین عنایت
 منظور کرد کاس عطا از دست میروفا بخشید و شمع رحمانیت را در انجمن این بنیویان افروخت
 بیچا نخلان را آتشنا کرد و فاقدان را و اجداد احسان فرمود و محرومان را محرم اسرار کرد و مخرج را
 بخلوتگاه عنایت دلالت فرمود این چه فصلت و این چه موهبت و این چه عنایت و این
 چه هدایت و هذا ملوح به وجوه المخلصین فی الملأ الاعلی و یفتخر به المقدسون فی ملکوت الاهی
 پس چن چنین اسانی شایان فرمود چنین الطافی شایگان کرد این بندگان نیز باید
 بشکرانه این موهبت چنانکه باید و شاید جانفشانی نمایم و بقرابانگاه رحمانی بشتایم
 و بکلی از راحت و آسایش خویش چشم پوشیم غفره یا عباد الاهی برآیم و فریاد یاری علی
 برنیم و با هفت ملکوت و ساز شویم و ترانه ساز نمایم که جهان مرده را زنده نماید و عالم ظلمت را

نورانی فرمایہ خفتگان را بیدار کند غافلان را بشیاء نماید بی نصیبان را ببردہ و بفساد
 بخشد بعبیدان را نزدیک و قریب نماید الٰہی الٰہی سخن عبداً و ضعفاً بفرعن اکثر
 بچو درک و احسانت و لافقت در علی ایثار عبودیتہ عتبہ قدسک رب اشد ازو
 علی خدمتک و قوہ طورنا علی عبادتک و نور ابصارنا بمشاہدہ آیات قدسک اطرا
 آذنا باند در ملکوت غیبک و هیاسنا من امرنا رشد و اهدنا الی سبیل فضلہ
 الیک و نقد بہ علیک و متجاہ الی جوار رحمتک و نزق من مواندک و آلائک
 و نقوم علی اعلا کلمتک بین عبادک و منشر نفحاتک بین خلقتک
 و مذکر محامدک و نموتک فی المحی فی ظل العیاد و المجامع العظمی
 حتی یسمع صغیرنا الملائعہ الاعلی و یأثر من حرارۃ احجینا
 اہل ملکوتک الابی ائت انت الکریم
 الرحیم المعطی العزیز الوہاب

ع ع

ای یاران عزیز عبده البهار شب و روز بدرگاه حضرت بی نیاز عجز و
 زاری کنم و تضرع و بقیاری نمایم و شمار الطاحنه حتی قدیر طلبم سر بهستان
 حضرت دوست نم و طلب خون و صون در این حشر مستمر حوم در اهلان
 ایران احمد خیر خواه غموم بودید و در صلح و سلام جمهور میگوشتید نه با حرج
 الفتی داشتید و نه اگر گروهی کلفتی ترقی ایران خواستید و علویت ایرانیان
 آرزو نمودید و خدمات آنان مشغولید بخیر خواهی جانفشانید و در الفت محبت
 بین احزاب جدید و سعی شدید دارید اما هموطنان بعضی ندانند اگر طعنه می زنند
 یا جفائی روا دارند شما باید به عکس آن معامله نمایید یعنی در مقابل طعن و
 مدح و ستایش کنید و در عوض ستم نفع شهید و شیر دهید بجان و دل
 ایران و ایرانیان را برستید بلکه بجمع اهل عالم خیر خواه و مهربان باشید
 و ما توانید باستقامت تمام احزاب مختلفه بردارید و اگر جنگ و جدالی برخیزد

و نزاع و خلا فی روی دهد و امکان الستیام نباشد کنار گیرید و بدعا پردازید
 که خداوند مهربان آن تفرقه را بجمیعت مبدل نماید و آن پریشانی را بجموعی
 منتهی کند خرق الیام دهد و زخم را مرهم نهد و کلفت را بلفت مبدل فرماید
 ای پروردگار این حزب مظلوم را موفق نما که بخدمت عالم انسانی مویده گردند
 تا دست تطاول ظلم و عدوان کوتاه گردد و بارقه عزت ابدیه عالم انسان
 منتشر شود عدل و انصاف تائیس گردد بنیان جور و عسف برافتد
 الفت بی پایان بمیان آید و وحدت عالم انسانی جلوه کند تعصبی
 و وطنی و جنسی و سیاسی از میان برخیزد و یگانگی و آزادی
 بنیاد یگانگی براندازد و روی زمین بهشت برین گردد
 و شرق و غرب آیات باهره نورسین شود
 تویی مقتدر و عزیز و توانا و تویی بخشنده و در
 مهربان ع

ای بنده حضرت یزدان حمد خدا را که خاور و غربش را است و با ختر مشکبار
 شرق روشن است غب مشکاة انوار صیت میثاق است و لوله در
 آفاق انداخته آوازه کلمه الهی است جهانگیر گشته نغزه یا بجا آلاهی از
 هر سو بلند نعمه یار بی الا علی از هر کوی مسموع هر سو شمند رشحات سحاب
 عنایت کشور وجود را بسبر و خرم نموده و نعمه صور الهی عالم انسانی را زنده فرمود
 یاران دینج منبج بیضایافتند و دوستان حقیقی یزد نرد محبت با خند و شهور
 میدان شهادت تا ملکوت ابھی تا ختمند قوت حق قاهر بر خلق مشیت
 الهی غالب بر حقایق انسانیه نار موقده را هر چند بر اخطا و بر خاستند شعله میزد
 و سراج الهی را هر چند بر اطفاء کوشیدند پر توش درخشند ترکشت تا آنکه
 حال جهان بجنبش آمده و آفرینش آرایش یافته عقیق خیمه آسایش بلند گردد
 و ظل ممد و دکل احاطه فرماید بحر حقیقت چنان موج زند که سواصل کائنات

غرق فرماید نعره یا بشری یا بشری از آن خطه و دیار شهید امپکوت اعلی
 رسد زخمها همسایه در دنا در مان شود و لهای شسته تسلی جوید گلهای
 پژمرده طراوت و لطافت بنماید مثلثیت مشهور تا نگردد ابر کی خند و چمن
 این دمار مظهر که تراب اغبر از شک لاله احمد نمود چنان جوشی زند که
 خطه ایران را جنت رضوان نماید روح و ریحان نبشند ریاحین عرفان برویاند
 آهنگ ملا اعلی بند کند و نغمه و آواز خوشی در هر کشوری اندازد پس باید بشکرانه
 پرداخت که ارض یا قربانگاه الهی شد و آن خطه و دیار مشهد فدا گردید نفوس
 شهید ابریک در ملکوت ابی بر سریر حیات ابدی جالس و منتسبین ایشان
 در ممر قرون و اعصار تاج افتخار بر سر و خلعت اختصاص در بر و بر کائنات
 سرور گردند ان لهم توقد بعد الحمود و اطلاق بعد القیود و قیام بعد الرقود و اشراق
 بعد الغروب بشر حب آیه بان لهم المقام الاعلی فی ملکوت الله استجاب
 فی الحقیقه خادم یاریند و شریک و سیم عبد البهاء تا توانی دوستان ابوز

و با مخلصین هدم و همراز باش و بعبودیت آستان مقدس پرداز و علیک
و علی حباً لله البها الابهی

ع ع

قسمتند که از الطلح مبارک حضرت عبده للکبار جبرئیل

... در جهان و جهایان بدیده بینا نظر نما که تماشاگاه عظیم است افواج
نخوس مینی که در میدان سود و زیان و مانند امواج بحر خون مینی که از کل جهات
ظاهر و عیان نعره ها بلند و ضوضاء و شورش و غوغا و اصل بسع هر بهوشمند
نزاع و جدال بین هر تو انحر و ستند و جنگ بسیف و سان و تیر و کمان بین هر
حقیر و ارجمند افواج جنود از هر جهت صف حرب آراسته و آلات آتش فشان
از هر سمت سمت ترتیب یافته سیوف بغض از مسافت بعیده شعله لامعه اش
پدیدار و سهام شکار حدت و برق ساطعش در شب بید اخیره بخش چشمها
مقصد امنیت که اسباب نزاع و جدال و جنگ و کفاح با تم و جوه میا و ضح

و از جہتی ملاحظہ میانی کہ از ہر کران آواز ساز و نواز است و نعمت چنگ و چنار
 و ارغون و ترانہ و طرب و سرور و فرح و جہور است و از سمتی نظر کن کہ نمایش
 آسایش و آرایش و زور و نیرو اہل آفرینش و زینت و رونق رخارف و
 حطام و لطافت شون فانیہ خاک و رغام است و از طرفی مسنگری فراق
 آہ و این و مالہ و حین است فرغ و جرع و شدت فغانست کہ وصل با بہا
 و نجیب بکا و صبحج مبتلا و صریح بسینا و عویل غریق بحر بلاست و از سمتی احراق
 فراق و اشتعال نار اشتیاق و زبانہ آتش اشتواقت و از جہتی بگری کہ جوش
 و خروش ملوک و وزرای بیہوش و دمدہ و معرکہ افکار و ادکار سرداران بدہوش
 و شوق و شور و تدبیر و تعمیر و تدمیر و تعمیر و تشیر و تشویر و توسای ملک
 و دیار است خلاصہ چون بحقیقت و عاقبت و نتیجہ و ثمر چسب معرکہ ہا
 پی بری بعین یقین شاہدہ کنی سراب بقیع است و شدش ستم نفع
 ایامی گذرد مگر آنکہ جمیع این شون کان لم یکن گردد و فانی و غیر موجود

ولکن چون چشم از این جهان تاریک پوشی و نظر ببالا و عالم اعلیٰ فکری بہ

انوار بینی باقی و برقرار بینی جاوید و پایدار بینی حقیقت اسرار بینی

پس خوشا جان پاکی کہ باین آلودگی و آسودگی جان فانی

دل مبستہ بلکہ سیاکی و آزادگی و بزرگواری جهان

باقی تعلق مگرفتہ

والہاء علیک

ع ع



اما، رحمن علیهن بجا آید الاهی

هفته

ای اما، رحمن در این اوان که نار امتحان در ممالک ایران برافروخته و آتش
ظلم و عدوان اجساد یاران را سوخته و نار شعیب ان و کوه و کان نورسیدگان بخت
مُصیبتی ناگهان مبتلا گشته ملاحظه نمایند که جبر یاران بنحجر ظلم و عدوان بریده گشت
و سینه روحانیان هدف هزار تیر جا گردید خون نازنین ریخته شد و جد حایان
ریزه ریزه گشت و سوان شعیب ان بچه حالتی و چه حسرتی و چه مصیبتی گرفتار شد
با وجود این فتور نیاورند و قصور ننمودند در نهایت ثبوت و استقامت تحمل هر جنائی
متحمل هر ظلم و عدوانی گشتند ملاحظه نمایند که قوت یقین و قدرت ایمان و ثبوت
بر پیمان چه معجزه آشکار نماید نفوس که در پند و پریشان پرورش یافته شد در
دست کلاب جفا کار افتاد فوراً بستر خاک را بالین یافت و روی زمین انجون

مازمین رگمین نمودند بستمیکه تیغ و سنان را آرزوی جان یافتند و تیر و سهما
 موهبت یزدان دانستند اینست دلیل ثبوت اینست برهان سوخ
 و اینست آیات استقامت بر پیمان حال مقصود و علیکن
 الحجة و الشنا

ع ع

جناب شکر مہدی عیدہ بہا اللہ العزیز

ہو الابی

ای متوکل علی اللہ توکل را معنی حقیقی اینست کہ چون در سپل الہی قدم
 نہی از ہر میدی برہی و عیال معیل حقیقی شوی از ہر شغلی و علمی کلال یابی و ملا
 جوئی شب و روز را در نشر انفس طیب معرفت اللہ حصر نمائی و اوقات
 باقیاد را بہ محبت اللہ صرف رزق بی وساطت از او برسد .

عبدالبہاء عباس

يا نحات الله هبني معطرةً ويا نسمة الله مرني مطيبةً واقصدي وادي
 الرحمان نادني العرفان بادية خراسان واعبقي امام وجوه احب الله دنياه
 وطبني مشام اولياء الله واصفيا الذنبا ضانت وجوههم واكفرت نجومهم
 ورسخت اقدامهم ونشرت اعلامهم وثبتت قلوبهم ونبئت اصولهم وفرو عظمهم
 انقشت نفوسهم ونشرت صدورهم في يوم اللقاء ووفوا بعتد وثباتهم
 في ذر لبعث آثم يعني زلازل تلك المعابد والرباني تحية ربك الاعلى وبشرتهم
 بايام الله لعمري في هذه موسمة اتباعا لمطالع النور ومواقع النجوم ومهابط وحى
 ربك العزيز القتيوم في القرون الاولى وفاضت جفونهم وزفت عيونهم
 وعلت زفراتهم وسالت عبراتهم شوقا وتوقا اليها فمسينا ومرينا لكم
 من هذه المائدة النازلة من كمال فضل ربكم الرحمن الرحيم ويأريج نصبنا وشميم
 عرار الوفاء امثلي بساحة اجبة اهترت يا ض قلوبكم بفيض سحاب محبة الله

واشترقت وجوههم بنور معرفته وبلغنى شوقى اليهم وشوقى لهم وولعنى بهم
 وصرخى وبكى بولسى وشغفى وهيامى بذكرهم وقولى عليكم بجزائره
 وسلامه وبحبته وشانه وفى وجوهكم نور وضياء وفى قلوبكم روحه ودفانه
 وفى صدوركم حبه وشفائه ايا اوليا الرحمن رطبوا السنكم بسكره
 وشانه بما ايدكم بامر سيف بكرة الملا الاعلى وناوى به مشر الفلاح فى الزبر والالواح
 طوبى لكم من هذه الموبه العظمى بشرى لكم من هذه المنه الكبرى التى هى فضل
 الطرح ونوره الله حبلكم الله مثل عل ذكره وموقع اسراره وشارق
 انواره ومطالع آثاره عميت عين لم تشاهد انوار بهانه وما قرئت بشاهد آياته
 الكبرى يوم ظهوره وسنانه وصمت آذان لم تسمع نداءه ولم تمتنع بلذ خطاب
 وخرت اسن لم تطلق بكرة وشانه وخسرت افئدة لم يكن لها نصيب من
 حبه وولائه وخابت نفس لم تسلك فى سبل رضائه ولم ترن من سبيل
 عرفانه ويا حمامة الوفاء خاطبى الضعفاء انه اذا وجدتم لضرا اشتدت وابسا

امتدت والارض ارتفعت والجبال ارتفعت وزواجر الشدا احاطت
وبحور اسبلايا ماجت واريح الرزايا ماجت وطوفان الامتحان احاط الامكان
عليكم بالصبر الجليل في سبيل ربكم الجليل واياكم يا عباد الرحمن ان يعدو مكتم
الضجج اذا اشتد حجج نيران الافستان وارفع زفيرها واياكم الصريح والعيون
في سبيل ربكم الجليل عندما يتلاطم بحسب البلاء ويتعاقم امره من ظلم اهل الدنيا
ولا تجوهم بمغارة من العذاب ولا تحشوا بانهم وجمعهم وقد مضت قبلهم المدا
وقص عليهم الكتاب جندها هنالك مهزوم من الاحزاب ولقد كانوا
القرون الاولى اشد قوة من هؤلاء واعظم اثاماً واقوى جبداً ولو انكم
يا اغنام الله بين براثن الصواري من السباع ومخالب جوارح البقاع لا تياسوا
من روح الله سينكشف القناع باذن الله عن وجه الامر وسيطع هذا الشعاع
في آفاق البلاد وتعلم معالم التوحيد وتحقق اعلام آيات ربكم المجيد صلى الله
عليه وتترزل ببيان الشبهات وينشق حجاب الظلمات وينفلق صبح

البينات ويشرق بانوار الآيات ملكوت الارض والسموات وترون اعلام
 الاحزاب منكوسة وراياتهم معكوسة والوجوه ممسوخة ومسوخة والاعين شاحنة
 غائرة والقلوب خافتة خاسرة والبيوت خالية خاوية والجسوم واهية بالية
 والارواح مادية في الهاوية لعسرة ان في قوم نوح وهود وقوم لوط وثمود
 واصحاب الحجر واليهود وتابعة سبا وجبارة البطحا وقيصرة الفخا والكاسرة الزوا
 والمتفكات في القرون الاولى لعبرة لاولى النهي وذوي البصيرة الكاشفة لحوادث
 الامور بفوائح الآثار قد انتشرت كواكبهم وانعدمت مواكبهم واغبرت وجوههم وانظمت
 نجومهم واستأصل اروهم واقطع جبروتهم وانثت عروشهم وانزمت جيوشهم
 وترزلت اركانهم وانهدم بنايهم واقفرت قصورهم وانكسرت ظهورهم
 وحسفت قبورهم وشاحت وجوههم واقشعرت جلودهم واندرست دثارهم ونحبت
 آثارهم فانظر الى مدايهم وقراهم بالبادية لما اتى بأس بك جليها خادمة
 مائة متعلقة بامدة لا تسمع لها صوتاً ولا همساً واما الذين اتخذوا جوار رحمة

رَبِّكَ الْبَهِيُّ مُجَاوِلاً ذَا مَأْوًى وَمَعَاذَ هِمِّ طُيُورِ السَّحَابِ وَافْتِنَانِ
 سِدْرَةِ الْمُنْتَقَى مَطَاراً وَادِكاراً فَكُنْتُمْ لِي فِي الْأَرْضِ وَجْهَ أُمَّةٍ خِيَاراً وَطَرَفَ
 لُحْمٍ آثَاراً وَاضْأَلْهُمْ مَنَاراً وَاقِ هَيْبَتَهُمْ مِنْ أُنْفِقِ التَّوْحِيدِ
 يُلُوحُ وَجْهَهُمْ النُّورُ

ع ع

هولند

ای طالب عفو و مغفرت الٰہی نامہ ات رسیدہ توجہ بملکوت الٰہی کن و بکمال خضوع و
 خشوع و تقضیع و اہتہال طلب عفو و مغفرت نما از آنچه واقع گشتہ پشیمان شو و بگوئی
 پروردگار ہر چند گناہ من سبب بایس و حسرت دلی تو آمرزندہ و مہربان حذایا
 مرا مستحب و مہذب گرد کن و از کردہ پشیمان نما و محفوظ و مصون دار تا بار دیگر گنہی ننمایم ہمیشہ
 از آنچه کردہ ام پشیمان شوم توئی عفو و رحیم و توئی آمرزندہ و مہربان ع ع

هوالبهی

ای ناطق بشنای آسمی اگر گوی از راز و نیاز و گوی و اگر بجوی جلال
بی انباز ادجوی و اگر بپوی سوی او پوی چه که هر گفت گوی جز این حقیقت معنوی
هذیانست و هر جستجویی بغیر از آن معشوق حقیقی زیان و خسرانست و هر سعی
و کوششی دون این روش و جوشش تعب و رحمت بی پایانست پس ایوم
هر فکر و ذکر و حرکت و مقصد و مراد را فراموش نمود جزاوندانست و جزاوند
مذید و جزاوند شنید بلکه بکلی گرفتار او شد و از بیگانه و خویش برتر گشت و
بمنشروانح قدس احدیش مشغول شد و ملک من
فضل الله یوتیه من یشاء

عبد الباع

حُبِّ النَّحْرِ حَسَنٌ حَقِيقٌ وَامَّا رَحْمَةُ رَحْمَتِ رَبِّكَ وَاقْلَامُ دَرْشَقِ وَغَرْبِ
 عَلَيْهِمُ عِبَادُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ

بُيُوتُهُ

ای یاران با وفا ای بنده گان صادق حضرت به آیه نیم شب است و جمع
 چشمها آسوده و کافه نفوس در بستر راحت سر بالین نهاده مستغرق در دریای خوابند
 و بعد البهار در جوار روضه مبارکه بیدار و در نهایت تضرع و ابتال مشغول بمباحث که
 ای پروردگار مهربان شرق در اینجا است و غرب در سوج بی پایان نفحات قدس
 انتشار است و انوار شمس حقیقت از ملکوت غیب ظاهر و آشکار تر تیل آیات توحید است
 و موج ریات تجرید بانگ سر و شش است و سنگ محبت و فنا در خروش از هر کرا
 فریاد یا بهی یا بهی بلند و از هر طرف ندای یا علی الاعلی مرتفع و ولوله ای در جهان نیست
 جز غنمده دلیهر کیتا و زلزله در عالم نه جز اهتر از از محبت محبوب بهیما حبای الهی در جمع
 دیار بانفس مشکبار چون شمع روشنند و یاران رحمانی در طبع اقلیم مانند گلهای
 سگفته از هر طرف چمن می نیاسایند و نفسی بر نیارند جز بدگرتو و آرزوی ندارند جز

خدمت امر تو چمنستان حقیقت را بسبیل خوش اماند و گلستان هدایت را
 شکوفه های معطر مدح الالوان خیابان حقایق را طراخی گلهای معانی نمایند
 و جویبار هدایت را مانند سرور روان بیاورند افق وجود را نجوم باز خند و مطالع
 آفاق را کوکب لامع مظهر نمایند و شارق نور توفیق ای خداوند مهسبان
 کل را ثابت و مستقیم بار والی الابد ساطع و لامع و پر انوار کن تا هر دمی از گلشن عیان
 نیسی وز دواریم موهبت شبنمی رسد رشحات سحاب محبت طراوت بخشد و نفحات
 گلشن وحدت مشاهدا معطر کند ای دلبسته آفاق پر تو اشرافی ای محبوب جهان
 جلوه جمالی ای قوی تدبیر حفظ و امانی ای ملوک وجود ظهور قدرت و سلطانی
 ای خدای مهسبان در بعضی بلدان اهل طغیان در موج و موجند و متحرکین بی نصرت
 شب و روز در اعتساف ظالمان چون گرگ در کین و اغنامی مستلوم و بی ناصرین
 غزالان بر وحدت را کلاب در پی و تذردان کو همار هدایت را غرابان حسد و عصب
 ای پروردگار حفظ و حمایت فرما ای حافظ حقیقی صیانت و حمایت کن در پناه تو
 محروسان و بیون خود اندر شد در مصون بدار تویی حافظ حقیقی و حارس غیبی و نگهبان
 ملکوتی و مهربان آسمانی ای یاران آتشی از جنتی رایت حق بلند است و ندای ملکوت

مرتفع و امراته در انتشار و آثار الهی واضح و آشکار شرق منور است غرب معطر
 است جنوب معبر است شمال مشک افروز است و از جهتی یوفایان در نهایت
 بغض و عدوان و در غایت فساد و طغیان هر روزی نفسی علم خلاف برافرازد و در میدان
 شبهات تبارزد و هر ساعت افعی ای دمان گشاید و سم قاتل مژگن نماید اجبای الهی
 و نهایت صدق و صفاد بی خبر از این حقه و جفا ما را ن بسیار نرم و پر مدارا و در نهایت
 دوسه و سیه و حید و خداع بیدار باشد همیشیا باشد المؤمن فطین و المؤمن
 قوی و متین دقت نماید اتقوا من فرات المؤمن از میطه نور الهیه مبادا کسی
 رخنه اندازد حصن حصین را سپاه رشید باشد و قصر رشید الکثر جمع بسیار موطن
 باشد و شب و روز مراقب گردید تا معتسفی صدای نرزد لوح ملاح القدس بخواند
 تا بحقیقت پی برید و ملاحظه نماید که جمال مبارک و قایع آتیه را از پیش تبار خبر داده اند
 ان فی ذلک لعلره للمتبرین و موهبه للمخلصین عبد البهاء و آستان مقدس خاکی
 و در نهایت خضوع و خشوع بقرار شب و روز مشغول نشر آثار و اگر فرصتی بد بمناسبت پرورد
 و تضرع و قتل و بقراری نماید که ای پروردگار بیچارگانیم چاره ای فرما بپیر و ما نم
 پناهی بخش پر اکنده ایم مجتمع فرما بگله خویش پیوسته کن بی نصیبانیم بهر نصیب بخش

تشنگانیم بچشمہ حیات دلالت کن ضعیفانیم قوتی دہ تا بصرت امرت بر خیر نم
 و در سبیل ہدایت جانفشانی کنیم اینست روش و پرستش جمال مبارک و لکن
 بیوفایان خفنی و جلی لیسلا و ہزارا در کوشش اند کہ امرتہ را متزلزل نمایند شجرہ مبارکہ
 از ریشہ براندازند و این عبد مظلوم را از خدمت محروم نمایند و ستر آفتنہ و آشوبی
 افکنند کہ عبد بھت آرا بکلی محو و نابود کنند بطاہر اعجازمند و در باطن گرگ درند
 بزبان شیرین و بدل ستم قاتل ای یاران امرتہ را محافظت نمایند بجلالت
 لسان گول مخورید ملاحظہ کنید کہ مقصد ہر نفسی حیست و مروج چہ فکر
 است فوراً آگاہ شوید و بیدار گردید و احترام نمایند ولی ابد اتعن
 نمایند و کلمہ نگیرید و بخدمت پیورایند اورا بخند و اگداؤ
 و علیکم بھت آرا بھ

در ہجری شب ۱۶ محرم ۱۳۳۹ عبد الباقع عباس

لوح مبارک لاهی در جواب نامه جمعیت لاهی برای اجرای صلح عمومی

میوانند

ای اول اشخاص خیر خواه محترم عالم انسانی نامه های شما که در این مدت حرب ارسال نمودید
رسید در این ایام یک نامه بتاریخ « ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ » رسید و فوراً جواب تحریر میگردد
مقصود شما سر و دار نه استایش است زیرا خدمت بعالم انسانی میباشد و این سبب تحت آسایش
عمومیت . این حرب اخیر بر عالم و عالمیان ثابت کرد که حرب ویرانیت صلح عمومی با
حرب است و صلح حیات و زندگی است و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی حرب
از مقتضای عالم طبیعت است و صلح از اساس دین الهی حرب ظلمت از ظلمت است و صلح
انوار آسمانی حرب ادم بنیان انسانی و صلح حیات ابدی عالم انسانی حرب مشابیهت با
مگر خونخوار است و صلح مشابیهت ملائکه آسمانی حرب منازعه بقا است صلح تعاون
و تعاضد بین ملل در اینجا و سبب ضایعیت حق در جهان آسمانی نفسی نمازده که وجدانش
شهادت بر این نه که الیوم در عالم انسانی امری عظیم از صلح عمومی نیست هر منصفی بر این
شهادت میدهد و آن انجمن محترم را میپرستد زیرا ایشان چنان که این ظلمات مبدل شود
گردد و این خونخواری مبدل بجهشانی و این نفقت بنفیت و این رحمت برحمت و این بغض

و عداوت با ملت و محبت منقلب شود لذا اجمت آن اشخاص محترمه شایان تائیس و نیایش است ولی در نزد نفوس آنگاه که مطلع هستند بر روابط ضروریه که منبت ارتقاء اشیا است ملاحظه نمایند که ساله واحد و چنانکه باید و شاید نفوذ و حقیقت انسانی نماید زیرا تا عقول بشری اتحاد حاصل نکند هیچ امر عظیمی تحقق نیابد حال صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت و جدان لازمست که اساس این امر عظیم گردد تا اساس مستین شود و بنیان رزین گردد لهذا حضرت بهار به پنجاه سال پیش بیان صلح عمومی فرمود در جای که قلعه عکا بمحوان بود و مطمئن بود و محصور بود این امر عظیم یعنی صلح عمومی را بجمع ملوک مرقوم فرمود و در شرق و در بین و درستان خویش تائیس فرمود افق شرق بسیار تاریک بود و ملل در نهایت بغض و عداوت با یکدیگر و ادیان تشنه خون یکدیگر بودند و ظلمت اندک ظلمت بود در چنین زمانی حضرت بهار به از افق شرق مانند آفتاب طلوع کرد و بانوار این تعالیم ایران را روشن فرمود .

از جمله تعالیم اعلان صلح عمومی بود که سیکه پیروی کردند از هر ملت و از هر دین و مذهب در نهایت محبت اجتماع نمودند بدرجه که محافل عظیمه تشکیل میشد که از خیمه ملل و ادیان شرق مرکب بود هر نفسی داخل آنجمن میشد میدید یک ملت است و یک تعالیم

و یک مسکن است و یک تربیب زیر تعالیم حضرت بھاء آئندہ مختصر در تائیس
صلح عمومی نبود تعالیم کثیره بود که مساوت و تائید صلح عمومی نمود .

از جمله تحریر حقیقت تعالیم انسانی از ظلمت تقالید نجات یابد و بحقیقت پی بردن
مقیص ثبوت هزاران ساله را بدرد و بیندازد و پیرهنی که در نهایت تنزیه و تقدیس و
کارخانه حقیقت بافته شده بپوشد و چون حقیقت یکیت بعد و قبول میکند پس از انکار
مختلفه منتهی بفساد و افساد گردد .

و از جمله تعالیم حضرت بھاء آئندہ وحدت عالم انسانیست که جمیع بشر غلام الهی خدا
شبان مهربان این شبان بجمع اغنام مهربانست زیرا کل اخلق فرموده و پرورش
داده و رزق احسان میدهد و محافظه بفرماید شبیه نماید که این شبان بجمع اغنام مهربانست
و اگر در بین این اغنام جاهلانی باشند باید تعلیم کرد و اگر اطفالی باشند باید تربیت نمود
تا بلوغ رسند و اگر بیماری باشند باید درمان نمود نه اینکه کراه و عداوتی داشت باید مانند
طیب مهربان این بیماری نادان را معالجه نمود .

و از جمله تعالیم حضرت بھاء آئندہ دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب
کلفت گردد لرزومی ندارد .

و از جمله تعالیم بهاءیه است اینکه دین باید مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب انسانی نفوذ نماید اساس متین باشد نه اینکه عبارت از تعالیه باشد.

و از جمله تعالیم بهاءیه است تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب سیاسی و تعصب اقتصادی و تعصب وطنی مادم بنیان انسانیت تا این تعصبات موجود در عالم انسانی راحت نمایه شش هزار سال است که تاریخ از عالم انسانی خبر میدهد در این مدت شش هزار سال عالم انسانی از ضرب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ نشده در هر زمانی در اقلیمی جنگ بود و این جنگ یا منبث از تعصب دینی بود یا منبث از تعصب جنسی و یا منبث از تعصب سیاسی و یا منبث از تعصب وطنی پس ثابت و محقق گشت که جمیع تعصبات مادم بنیان انسانیت و تا این تعصبات موجود، منازعه بقا ستولی و خونخواری در زندگی مستمر پس عالم انسانی از ظلمات طبیعت جز تبرک تعصب اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن نگردد چنانچه از پیش گذشت اگر این تعصب و عداوت از جهت دین است دین بآسب الفت گردد و الاثر می ندارد و اگر این تعصب تعصب ملی است جمیع نژاد بشر ملت واحد است چسب از شجره آدمی روئیده اصل شجره آدم است و شجره واحد است و این ملل بمنزله اعضاست و افراد انسانی بمنزله برگ و شکوفه و انبار دیگر ملل متعدد

تکلیف کردن و بدین سبب خونریزی نمودن و میان انسانی برآمدن این از جهل انسانی
است و غرض انسانی و آن تعصب وطنی این نیز جهل محض است زیرا روی زمین
وطن واحد است هر انسان در هر نقطه از کره ارض زندگی می‌تواند پس جمیع کره
ارض وطن انسان است این حدود و شعور را انسان ایجاد کرده و خلقت حدود
شعوری تعیین نشده اروپا یکقطعه است آسیا یکقطعه است افریکا یکقطعه است
امریکا یکقطعه است استرالیا یکقطعه است اما بعضی نفوس نظر بمقاصد شخصی منافع ذاتی
هر یک از این قطعات را تقسیم نموده اند و وطن خویش انباشته اند خدا در بین فرانس و آلمان
فاصله خلق نفرموده متصل یکدیگر است بی در قرون اولی نفوس از اهل غرض بجهت
امور خویش حدود و شعوری معین نمودند و روز بروز اهمیت یافته تا این سبب عداوت کبری
و خونریزی و درنگی در قرون آتی گشت بهین قسم غیر تنهایی خواهد بود و این فکر وطن اگر در ضمن
دایره محصور ماند سبب اول خرابی عالم است هیچ عاقلی و هیچ منصفی او عان نایند و نام نماید
قطعه محصور را که نام وطن می‌نیم و با و نام خویش ما در میانیم و حال آنکه کره ارض مادر
کل است نه این قطعه محصور خلاصه ایامی چند روی این زمین زندگانی می‌نیم
و عاقبت در آن دفن می‌شویم قبر ابدی ماست آیا جایز است بجهت این قبر برای
بخونجاری پردازیم و بهد گیر را بدریم .

حاشا و کلا نه خداوند راضی نه انسان عقل از عاقل این کار نماید ملاحظه نماید که
 وحوش مبارک ابد آسار نه وطنی ندارند باید گیر در نهایت افستند و مجتعا زندگانی
 میکنند مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی با تقاضا
 در آن واحد در جانی جمع شوند فوراً بیکدیگر الفت نمایند و همچنین جمیع حیوانات مبارک
 از وحوش و طیور و لکن حیوانات درنده بجز و تضاد باید بگرد آورند و بر حاش بر غیر
 و یکدیگر را بزنند و ممکن نیست در بقعه واحده زندگانی کنند همه متفرقند و مشهور و متحاربند و متنازع
 و اما تعصب اقتصادي این معلوم است که هر چه روابط بین ملل از دایا دایا و مباد
 امتعه مکرر جوید و هر سبب اقتصادي در هر قلمی تاسیس یابد با مال بسیار قایلیم سرایت نماید
 و منافع عمومی رخ بگشاید و دیگر تعصب بجهت چه .

و اما تعصب سیاسی باید متابعت سیاست نه کرد و این مسلم است که سیاست
 الهیه عظم از سیاست بشریه است باید متابعت سیاست الهیه نمایم و او جمیع
 افراد خلق کیاست صحیح تفاوتی ندارد و اساس ادیان الهیست .

و از عهد تعالیم حضرت بجا آمده ایجاد لسان و ان است که تعمیم بن بشه گردد
 پنجاه سال پیش این تعلیم از قلم حضرت بجا آمده صادر شد تا این لسان عمومی سبب از الله

سو تفاهیم بین چسب بشر گردد .

و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله وحدت نساء و رجال است که عالم انسانی را
دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء تا دو بال مساوی نگردد مرغ پروا
نماید اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء مساوی با عالم رجال
و تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجات چنانکه باید و شاید مستنع و محال .

و از جمله تعالیم بهاء الله مساوات بین بشر است و این مساوات عظم از
مساوات است و آن اینست که انسان خود را بر دیگری ترجیح ندهد بلکه جان و مال
فدای دیگران کند اما نه بعنف و جبر که این قانون گردد و شخصی مجبور بر آن شود بلکه باید
بصراحت طبع و طیب خاطر مال و جان فدای دیگران کند و بر فقر اتفاق نماید یعنی
باز روی خویش چنانکه در ایران در میان بهائیان مجری است .

و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله حریت انسان است که بقوه معنویه از اسیری
عالم طبیعت خلاص و نجات یابد زیرا تا انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده
است زیرا منازعه بقا از خصائص عالم طبیعت است و این مسأله منازعه بقا هشتم
جمع بدایاست و کتب کبری .

و از جمله تعالیم بهاء است اینکه دین حصن حسین است اگر بنیان دین متزلزل و
 و هین گردد هیچ و مرج زخ دهد و بکفی نظام امور محصل شود زیرا در عالم انسانی دور آید
 است که از ارتکاب زوایل منطقی نماید یک راع قانون است که مجرم را عذاب و
 عقاب نماید ولی قانون راع از جرم مشهود است راع از جرم مخفی نیست و اما
 راع معنوی دین آتشی راع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسان را تربیت نماید
 و تهذیب اخلاق میکند و مجبور بر فضائل نماید و اعظم بهت جامع است که تفضل
 سعادت عالم انسانی میکند اما مقصد از دین، دین تحقیقی است نه تقلیدی
 اساس دین آتشی است نه تقلید بشری.

و از جمله تعالیم حضرت بهاء است اینکه هر چند بدینت مادی از وسائط ترقی عالم است
 ولی تا منظم بدینت الهیه نشود نتیجه که سعادت بشریه است حصول نیابد ملاحظه کنید
 که این سفاین مدرعه که شهری را در یک ساعت ویران نماید از نتایج بدینت مادیست
 همچنین توپهای گردپ و همچنین تسکهای ماور و همچنین دیامیت و همچنین غواصهای
 تحت البحر و همچنین توپیت و همچنین سیارات مدرعه و همچنین طیارات آشفشان
 جمیع این آلات از سیئات بدینت مادیست اگر بدینت مادی منظم بدینت

آئینه بود هیچ این آلات ناریه ایجاد نمیشت بلکه قوای بشریه جمع محال
 با خراعات نافه میشد و محصور در انکشافات فاصله میگشت مدنیته مادیه مانند
 زجاج است و مدنیته الهیه مانند سراج زجاج بی سراج تاریک است مدنیته
 مادیه مانند جسم است و لودر نهایت طراوت و لطافت و جمال باشد مرده است
 مدنیته الهیه مانند روح است این جسم باین روح زنده است و الا حقیقه گردد
 پس معلوم شد عالم انسانی محتاج نفثات روح القدس است بدون این
 روح عالم انسانی مرده است و بدون این نور عالم انسانی ظلمت اندر ظلمت است
 زیرا عالم طبیعت عالم حیوانیت تا انسان ولادت ثانی از عالم طبیعت نباید معنی
 منسلخ از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است تعالیم الهی این حیوان انسان نیاید
 و از حجه تعالیم بجا آید تعمیم معارف باید بر طفلی را بعد از روم تسلیم علوم نمود
 اگر او بن مستدر بر مصارف این تسلیم فنها و الا باید هیئت اجتماعیه آن طفل را
 و سائط تعلیم مهیا نماید .

و از حجه تعالیم حضرت بجا آید عدل و حق است تا این در حیز وجود تحقق نیابد
 جمیع امور مختل و سئو و عالم انسانی ظلم و عدوانست و عالم تمدنی و سلطان .

خلاصه امثال این تعالیم بسیار است این تعالیم مقدمه که اساس اعظم سعادت
عالم انسانیت و انسنوعات دنیائی باید منظم بسند صلاح عمومی گردد و مزوج بآن
شود تا اینکه نتیجه بخشه و آلائها بسند صلاح عمومی را در عالم انسانی کشفش مشکل است
تعالیم حضرت بهاء الله چون ممتزج با صلاح عمومیست لهذا بمنزله ماده ایست که از هر قسم طعمه
در آن سفره حاضر هر نفسی مشتی خوش را در آن خوان نعمت بی پایان میابد اگر مسکنه
در صلاح عمومی باشد نتایج عظیمه چنانکه منظور و مقصود است حصول نیابد باید دایره صلاح عمومی
چنان ترتیب داده شود که جمیع فرق عالم و ادیان آرزوی خویش را در آن یابند حال
تعالیم حضرت بهاء الله چنین است که منتهی آرزوی جمیع فرق عالم چه از فرق دینی و
چه از فرق سیاسی و چه از فرق اخلاقی چه از فرق قدیمه و چه از فرق حدیثه کل نهایت
آرزوی خویش را در تعالیم حضرت بهاء الله میابند مثلاً اهل ادیان و تعالیم بهاء الله
تأسیس دین عمومی میابد که در نهایت توافق با حال حاضر است فی الحقیقه هر مرض
لا علاج را علاج فوریت و هر دردی را درمان و هر تنم نفع را دریاق اعظم است زیرا
اگر بموجب تعالید حاضره ادیان بخوابیم عالم انسان را نظم و ترتیب بهم و سعادت عالم
انسانی را تأسیس نمایم ممکن است حتی اجرائش محال مثلاً اجرای احکام تورات لایمکن

است و همچنین سایر ادیان بموجب تعالید موجوده و لکن اساس اصلی جمیع ادیان
 الهی که تعلق بفضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است در تعلیمات
 حضرت بهاء الله بنحو احل موجود و همچنین علی که آرزوی خیریت نماید خیریت معتمد که
 کافل سعادت عالم انسانیت و ضابطه و رابط عمومی در نهایت قوت و وسعت در تعالیم
 حضرت بهاء الله موجود و همچنین حزب سیاسی آنچه عظم سیاست عالم انسانیت بلکه
 سیاست الهی در تعالیم حضرت بهاء الله موجود و همچنین حزب مساوات که طالب
 اقتصاد است الی الان طمع مسائل اقتصادی از هر حزبی که در میان آمده قابل اجرا
 مگر مسئله اقتصادی که در تعالیم حضرت بهاء الله و قابل الاجراست و آن اضطرابی
 هیت اجتماعی حاصل نگردد و همچنین سایر احزاب چون منظر عمیق وقت نماید ملاحظه
 که نهایت آرزوی آن احزاب در تعالیم بهاء الله موجود این تعالیم قوه جامع است
 میان جمیع بشر و قابل الاجرا لکن بعضی تعالیمت از سابق نظیر احکام تورات که قطعاً
 ایوم اجراش مستحیل و همچنین سایر ادیان و سایر افکار فرق مختلفه و احزاب تنوعه مثلاً
 مسند صلح عمومی حضرت بهاء الله میفرماید که باید هیت محکمه کبری تشکیل شود زیرا
 جمعیت امم هر چند تشکیل شد ولی از عهد صلح عمومی بر نیامد اما محکمه کبری که حضرت بهاء

بیان فرموده این وظیفه معتمد را بهایت قوت و قدرت ایفا خواهد کرد و آن است
 که مجالس ملیه هر دولت و ملت یعنی پارلمانت اشخاصی از نخبه آن ملت که در جمیع قوانین
 حقوق بین دولی و بین مللی مطلع و در فنون متضنین و بر احتیاجات ضروریه عالم انسانی در آن
 ایام واقف و شخص یا شخص انتخاب نمایند بحسب کثرت و قلت آن ملت این اشخاص
 که از طرف مجلس ملی یعنی پارلمانت انتخاب شده اند مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند
 و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزراء و همچنین رئیس جمهور یا امپراطور تا این اشخاص منتخب
 عموم آن ملت و دولت باشند از این اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود و جمیع عالم بشر
 در آن شرکت ریزا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام آن ملست چون این محکمه
 کبری در سنده از مسائل بین المللی یا بالاتفاق یا با اکثریتیه حکم فرماید نه مدعی را بهانه ماند
 نه مدعی علیه را اعتراضی هرگاه دولتی از دول یا ملتی از مل در احکامی تنفید حکم مبرم محکمه کبری
 نقل و تراخی نماید عالم انسانی براو قیام کند زیرا اظهر این محکمه کبری هیچ دول مل مانند
 ملاحظه فرماید که چه اساس معینی است و لکن از جمعیت محدود و محصور مقصود چنانکه باید
 و شاید حصول نیابد. این حقیقت حال است که بیان میشود تعلیم حضرت بهاء الله را
 نمایند که بچه قوتست در حالیکه حضرتش در سخن عکابود و در تحت قضیبت و تهدید دو

پادشاه خوشنویس با وجود این تعلیمش کمال قوت در ایران و سایر بلاد انتشار یافت
و هر تعلیمی از تعلیم و یا هر مبدئی از مبادی و یا هر فرق از فرق اگر در تحت تهدید یک
سلطنت قاهره خوشنویسی افتد در اندک زمانی مضمحل شود حال پنجاه سال بهمان
در ایران در اکثر دیار و تحت تضییق تام و تهدید سیف و سان بود و هزاران نفر
در شهادت جان بهشتند و قتل شمشیر ظلم و عدوان گشتند و هزاران خانه آن محترم
از میان ریشه کن شدند و هزاران اطفال بی پدر شد و هزاران پدران بی پسر گشتند
و هزاران مادر بر جنازه پسر بریده فریاد و فغان نمود چنانکه این ظلم و عدوان و درنگی
و خوشنویسی و انتشار تعلیم به آینه رخسار و صورتی نمود روز بروز انتشار بیشتر گشت
و قوت و قدرت بیشتر ظاهر شد.

و شاید نفوس نوپوس از ایرانیان مضامین الواح حضرت بهاء الله و یا مفاهیم
مکاتیب عبد البهاء را بنام خویش بخار و و آن جمعیت محترم برساند شما آگاهان این
کلمه باشید زیرا هر نفسی ایرانی که بخیال خویش شرفی خواهد یا مقصدی دارد مضامین
الواح حضرت بهاء الله را بجا می گرفته بنام خویش و یا آنکه بنام فرق خویش انتشار میدهد
چنانکه در انجمن وحدت نژاد پیش از حرب لندن واقع شد شخصی ایرانی مضامین

الواح حضرت بهاء الله را ضبط نمود و در آن جمعیت وارو شد و بنام خویش خطاب نمود
و انتشار داد و حال آنکه عیناً عبارت حضرت بهاء الله بود از این نفوس چند نفر باز
رفتند و سبب تحذیش اذهان اهل اروپا و تشویش افکار بعضی مستشرقین شدند
شما این نکته را ملاحظه داشته باشید زیرا این تعالیم پیش از ظهور بهاء الله کلمه از آن در ایران
مسموع نشده بود این را تحقیق فرمایند تا بر شما ظاهر و آشکار شود.

بعضی نفوس طوطی صفتند هر صدائی را بیا موزند و آن آواز را بخواهند و لکن
خود از آنچه میگویند بجهیزند و فرقی در ایران الآن عبارت از نفوس معدود هست که اینها را
بابی میگویند خود را نسبت بحضرت باب میدهند ولی بکلی از حضرت باب بجهیزند تعالیم
خفیه دارند که بکلی مخالف تعالیم بهاء الله است و در ایران مردم میدانند ولی چون
بازوپ آیند تعالیم خویش را مخفی دارند تعالیم حضرت بهاء الله را بر لسان رانند زیرا میدانند
که تعالیم حضرت بهاء الله نافذ است لهذا این تعالیم بهاء الله را باسم خود شهرت دهند
اما تعالیم خفیه ایشان میگویند مستغاد کتاب بیانست و کتاب بیان از حضرت باب
شما چون ترجمه کتاب بیان که در ایران شده بدست آید بحقیقت پی میرید که تعالیم بهاء
الله بکلی مباین تعالیم این فرق است مبادا از این نکته غفلت کنید و اگر حقیقت را بشیر تحریر

بخواهید از ایران استفسار نمایند .

باری آنچه در جمیع عالم سیر و سیاحت شود آنچه معمور است از آثار الفت و محبت
و آنچه مضمور است از نتائج بغض و عداوت با وجود این عالم بشه متنبه نشود و از این خواص
غفلت پیدا نکردد باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید و در
میدان جدال و قتال جولان کند ؛ بچنین ملاحظه در کون فساد و وجود و عدم گردد هر
کائنی از کائنات مرکب از اجزاست تنوعه متعدده است و وجود هر شئی فرع ترکیب است
یعنی چون بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیبی کائنی تشکیل شود و وجود موجودات
براین منوالست و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد تحلیل شود و تفریق اجزا گردد آن
کائن مسدوم گردد یعنی انعدام هر شئی عبارت از تحلیل و تفریق عناصر است پس هر
ترکیب در بین عناصر سبب حیاتست و اختلاف و تفریق سبب ممات با جمله تجاذب
توافق اشیا سبب حصول ثمره و نتائج مستفیده است و تنافر و تحالف اشیا سبب
انقلاب و ضحکالست از تآلف و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات
حیوان و انسان تحقق یابد و از تحالف و تنافر انحلال حاصل گردد و از ضحکال رخ بگشاید
لذا آنچه سبب اختلاف و تجاذب و اتحاد بین بشه است حیات عالم انسانیت و آنچه

سبب اختلاف و تناقض و تباعد است علت ممت نوع بشر است و چون کثرت زری مردمانی
 که زرع و نبات و گل و ریحان پیوسته است جمعی تسخیل نموده دلیل بر آنست که آن کثرت و کثرت
 تربیت و بهمان کمالی نبات و تربیت شده است و چون پریشان و بی ترتیب و متفرق شده
 نمائی دلیل بر آنست که از تربیت و بهمان ماهر محروم بلکه گیاه خود رو نیست پس واضح شد که لغت
 و ایقاع دلیل بر تربیت ربی حقیقی است و تفریق و تشتت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی
 اگر معترضی اعتراض کند که طوائف اعم و شوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبایع و اخلاق
 مختلف و افکار و عقول و آراء و تباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه یابد و اتحاد تمام بین بشر حاصل
 گردد گوئیم اختلاف به قسم است یک اختلاف سبب اتمام است و آن نظیر اختلاف ملل و اقوام و
 مشوب و مبارزه که یکدیگر را محو نمایند و نامان بر اندازند و راحت و آسایش سلب کنند و منو بخواری و درگیری
 آغاز نمایند و این رسوم است اما اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال است و سبب ظهور
 موهبت الهی و احاطه نماید کلامی حدائق بر سپند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الاشکال
 ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از مرارت و صیای یک شمس و پرش نمایند آن تنوع
 و اختلاف سبب از یاد جلوه و رونق یکدیگر گردد این است تفاوت آداب و رسوم عادات و افکار و آراء و طبایع
 سبب زینت عالم انسانیت این همه وحشت و بختن این تنوع و استغاف چون تفاوت و تنوع اجزاء و

اعضای انسانست که سبب ظهور بهال و کمالست چون این اعضا و ابرای مقوده در تحت نفوذ
سلطان روح و در جمیع ابرار و اعضا سیران دارد و در عروق و شریان گمراست این نفوذ
و تنوع مزید اختلاف و محبت است و این کثرت عظم قوه و مدت اگر صدیقه رطل در یاقین شود
و شمار و اوراق و غصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد همچو نبات
و حلاوتی ندارد و لکن چون ألوان و اوراق و ابرار و شمار گوناگون باشد هر یکی سبب ترین و جلوه یکن
گرد و صدیقه انقیه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید همچنین تفاوت و تنوع افکار و
اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظل قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت
عظمت و بهال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود الیوم خبر قوه کلمه آنکه که محیط بر حقائق است
عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظل شجره واحده جمع نماید اوست نافذ در کل اشیا
و اوست محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی بحمد الله الیوم نورانیت کلمه آنکه بر جمیع
آفاق اشراق نموده و از بر فرق و طوائف و ملل و شوب و قبایل و ادیان
و مذاهب در ظل کلمه وحدانیت دارد و در نهایت اختلاف
مجمع و متحد و متفقند .

عبد الباقی عباس

ای منجذب بصفات الله ایام نوروز است و ایرانیان مشغول بعیش و نوش
 و این آوارگان را از میدان امتحان هر دم خبری رسد بعضی گویند که این ارض
 مضطرب گردد برخی بر آنند که این آوارگان را بصرای بی پایان برند
 بعضی گمان کنند که کجلی نابود نمایند و نفوس معتقدند که این طوفان کسین
 گردد و این غبار بشیند و امن و امان حاصل گردد . اما در فکر هیچکس
 نیستیم و الحمد لله از جمیع فکر ها در کنار جز روی یار ندانیم و خزان زلف
 مشکبار نظمیم زمان و مکان را فراموش نموده ایم و سر صد آوار و راز
 ماتف و سر وش آنچه حق خواهد آن واقع گردد و مادون
 حق لیس لیس من الامر شینا و علیک التحیة
 والشان

ای دوستان حقیقی جمال اهی امر الله در این ایام در چسب اقطار
 قوت گرفته و روز بروز رو بعلو است لهذا جمیع طوائف اعداء از جمیع اقوام
 و ملل در نهایت تعرض و تعرض و حسد و بغضا باید یاران کل در جرنی و کلی
 امور مواظبت نمایند و مشورت کنند و بالاتفاق مقاومت فساد و فتن
 نمایند و در حسن معاشرت و اعتدال حرکت و حرمت و رعایت یکدیگر
 و مرحمت و عنایت با سایر طوائف کوشند و صبر و تحمل نمایند تا مغایر
 تأیید ملکوت ابعی گردند و قوه جاذبه خود را فرو نمانند ایام منتهی گردد
 و مدت برزیه حیات منفعتی شود ولی ثمرات عبودیت استمان مقدس
 ابدی و سرمدی بود این حقیقت را در عالم وجود ملاحظه نمایند
 که چه آثار با هم موجود میشود و به هم
 علی اهل البه ع ع

ای یاران آلهی اگر مطلع بر اسرار الطاف آلهی گردید از فرط شغف و غلبه
 شغف جامه بدرید و بر پرده نعره یا بشری زیند کلمات عین عنایت جمال
 احدیت همواره منطف شما و امواج دریای انصاف مهاجم بر شما از نور ملکوت بی
 روتیان روشن و ارفیض ملا علی خویان گلشن انسیم صبح آلهی دلهانده
 و انسیم حبت غیر تنهای بهار رخنده دوستان جمال قدید روحی
 لاجبانه افشا و یاران اسم عظیم ذاتی لاصفیاء الفدا در ملکوت تقدیس
 مذکورید و در جبروت توحید مشهور تا توانید دست بامن عبودیت جمال بھی
 زیند و پیرامن بندگی استانش گردید چه که تاج راس ماست و افسر بزرگوار
 بر سپهر بزرگاست بندگیش آزادگیست و کمرش مهری آسمانی
 مقامی عظیم ازین از برای ما تصور نتوان

هوالا بهی

ای شمع حُب اگر در زجابه ملکوت ابھی شعله افروزی خواهی در این
 ناسوت ادنی جانفشانی کن ، اگر در بحر عظم غوطه خوری جوئی در بیدار عشق
 سرگردان شو ، اگر مقام خلعت طلبی در آتش فرودی بردا و سلام جو ، اگر
 شعله طور و لمعه نور جوئی در بر تیر سینا بجان بشتاب ، اگر مقام حصوی جوئی
 چون بچی سر جان فدانا ، اگر نفحات سید الشهدا استشام خواهی در دشت
 کرب و بلا خون خویش بسیل کن بدیشان العشق و هذا

وصف المشتاق .

ع ع



ای کینز عزیز آتھی اگر بدانی که بچه موهستی موفق شدی و بچه ملکوتی راه یافتی
 بسته از شدت فرح و سرور مرغ جان در آشیانه جسم گنجد بلکه از شدت فرح
 پرواز نماید این ملکوتیت که موعود حضرت مسیح است این ملکوتیت که جمیع انبیاء
 بآن بشارت دادند این ملکوتیت که آفتابش دائماً در مرکز هستی است این
 ملکوتیت که ماه و اخترانش را افولی نه این ملکوتیت که مومنان دائماً فصل ربیع است
 این ملکوتیت که اشجارش دائماً الثمر است این ملکوتیت که هوایش همواره
 جان پرور است این ملکوتیت که حیاتش ابدیه است و غرضش
 سرمدیه پس خوشحال تو که باین ملکوت راه یافتی و از
 این فضل و موهبت کبری بهره نصیب کردی
 و علیک البهت الا بهی

ای بهایان ای ربانیان شمس حقیت اشراق نمود هزاران
 فدایان درخا و بر میدان گذاشت و اکنون از افق غیب ملکوت ابھی پر تو شدی
 بر آفاق غرب انداخت در بخت نفوسی بار خنی انور نمود ارشد مار موقده آیه
 در هیئت کوشش شد بر افروخت و حجابات استجاب را در قطعات خسته کرده از
 بسوخت حال در سپع نقاط عالم علم اسم اعظم بلند است و در کل ممالک
 و اُمم صیت جمال قدم مشر طوفان غلغله و ولوله در جمع بحر و فریاد و اُسر
 و هس در کل سبطه بلند و مشهور پس ای بهایان ای ربانیان ای
 رحمانیان بغروه حکم عهد و پیمان متبث شوید و علم مبین عرفان را منتشر
 سازید تا بقوت ملکوت و سطوت جبروت و تائید لاهوت امر حق
 لاهوت را خدمت نمایم و بعبودت آستان مقدس قیام نمایم.

هو الاکبر ط جنب آ میرزا خان عیدیه کب آ الله اکبر

هو الاکبر

کمر عشق جلال خواجه
در ماسد این بیت مسطور غیر تسلیم رضا کو چاره
دکف شیرازی خوشنوداره و بی فریاد گویم خوشتر بود تسلیم رضا خوشتر
پیش از محبت با وفا زیلا آنچه کند جوهر صفات در روح وفا با بر حزن آتش
عشق در هویت قلب بر افروزد قصور و فتور و ذنوب و کرب و بلا تسود در آتش مقام
حکومت سلطان محبت نماید سلطنت شمس بر عشق تلاء در قصر
حق و نسب گشایر گشت و حصول آسایش
ان رتبه کریم کریم .

ای نجوم بازغه افق محبت الله احمد از پرتو شمس حقیقت در خاور و جنت
 درخشیده اید و چون سرج نورانیه در انجمن عالم روشن تابنده از رشحات کباب
 فیض ابدی مانند گل در میان پرطراوت و لطافتید و از فیوضات نور حقیقت مانند
 خساره رویان پر حلاوت و ملاحت در لوح محفوظ امکان آیات با بهره اید و در رقی
 مشور لامکان بیات زاهره مطهر آثار توحیدیه و مطالع انوار تفرید جمع از
 فیض ابدی آن نور مسین با بهره نصیبید و مانند آئینه صافی از فیض آفتاب حیات
 الهی روشن و منیر پس بجان دل بکوشید و سعی بیغ مبذول دارید که روز بروز
 آئینه دلها جهان افروز گردد و انوار حق بتابد و جهان آفرینش آرایش تازه یابد ای
 اجبای الهی آن مرتبی یزدانی حسیع ما را به تربیت الهی پرورش داد و تعالیم آسمانی
 تعلیم کرد تا بر یک بشایه شمع در محفل عالم شایه انجمن گردیم و بانوار انقطاع و انجذاب
 و عرفان و محبت یزدان مزین شویم و بسبب نورانیت این جهان ظلمانی گردیم رات

تقدیس برافزایم و نفعات قدس فشر کنیم جنود نجات شویم و سبب حیات کائنات
 گردیم آن شجره مبارکه براسایه افکند و آن عقیقه مشرق احدیت را در ظل صاحب
 خویش آورد و بعنایت و موهبت زاید الوصف تربیت نمود آیا سزاوار است که بعد از
 پروازش کجبان پنهان دمی آسایش و راحت جویم و یا سر بر بالین سکون و استراحت
 گزینیم لا والله این سزاوار نیست و لایق بنده و فادار نه بلکه مستحق آنست که بکلی خود را
 فراموش کنیم و از راحت و آسایش و رفاهیت و لذت و نعمت این جهان فانی بپشیم
 پوشیم بکلی گرفتار او گردیم جانفشانی کنیم و در قربانگاه عشق قربانی آرزو نمائیم
 و ما نفس اخیر در سبیلش گردن را سزاوار غل و زنجیر ببینیم تسلیم تیغ و شمشیر کنیم
 تا از روحانیان بهمان جاودان گردیم و از محرمین خلوتگاه یزدان و چون اهنگ

ارجی الی ربک راضیه مرضیه بلبوس رسد رقص کنان و پاکوبان و

و کف زان و یا بشیری لی یا بشیری لی گویان بخلوتگاه آن

یا مهربان پرواز نمائیم و علیکم التحیه و التهنات ع

نبوته

ش جناب آئینه نظر تہ این رخ است شد فرسیدل للہ

آئینہ نظر تہ علیہ بہار تہ

اللہ ابھی

ای شاخ پر بار آن شجر محبت تہ پدر بزرگوارت رخی داشت چون شمع افروخته
و قلبی داشت باتش عشق سوخته و چہمی داشت از غیر حق دوخته و حلاوتی داشت
از سرستان الہی اندوخته و لطفی داشت از دستان معنوی آموخته پس
افروخته و سوخته و اندوخته و آموخته بمیدان فدا در سبیل جمال ابھی شنفت
و جان باخت و باخت تا علم در ملکوت ابھی افراخت تو کہ یادگار آن بزرگوار
باید پی او گیری و بروش و سیرت او حرکت نمائی تا آیت رحمت

شوی و نہایت عنایت بینی و ابھی آعلیک و علی

کل ثابت علی المیثاق ع ع

ای محب جلال قدم و اسم اعظم بهیكل عالم چون بحقیقت نگری بشاید شخص انسانیت یعنی
 قالب جسمانی و امر مبارک و آثار ظهور عظیم مشایه روح حیات در این جسم عظیم و مغایس اکبر قویم اگر
 جهان و کیهان باین حالت که شون و کمالات جانان و حضرت رحمن است زنده نبود و باین نفحات
 الهیه تروتازه نمیشد بود حکم جسمیت داشت و سمت جیفه و جسد غیر متحرک لطف و رحمت
 که بهیكل عالم مظهر قوحت و قوت بانیست که این جسد در طیرانست ولی چون نشو و نمای کالبدی
 جان بید بحسب تأدیج در مراتب خلقت از لطیفه و علقه و مضغه و کما بحکم و انشا خلق آسمان و
 فبارک الله حسن الخلقین نماید لهذا هیكل عالم نیز از این روح منعم در بدایت در جات خلقت است
 غریب آثار باهره فیض روح القدس الهی را در این بهیكل نورانی بقتیمی مشایه نماید که عقول حیران
 و ابصار خیره گران گردد پس بجان و دل بکوش که تو بفرزله گوش بوشش گردی و بشایه نظر و بصیرت
 عالم اکبر شوی تو ای اعظم حیات باشی و شفای نجات از اسقام و عوارض از مافات و رایق اعظم
 حُب جلال قدم و داروی کبسه ثبوت و استقامت بر امر مبهم و معجون
 قوت و صحت ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان حضرت رحمن است
 و البتة علیک عبد البتة ع

حیفاً ۱۲ جون ۱۹۱۴

بِسْمِ
اجبائی الہی واما رحمٰن علیہم وعلیہن السّلام الابی
ہوائے

ای یاران واما رحمٰن نامہ شافی بحسیقہ سرور و شادمانی بخشید و سب امیداری گشت
دلیل تاثر از نصیاح و وصایای عبد السّلام بود اگر الواح جمال مبارک مثل کلمات گمنامه و اشراقات
تجلیات و بشارات و کلمات و طرازیات تلاوت شود و بموجب یک نصیحت از نصیاح الہی عمل کرد
انسان بدرجہ کمال رسید مرکز سوخت رسانیہ شود و مصدر کلمات انسانہ گردد انوار ملکوت از روی
و خوی او تابد ای اجبائی الہی این نصیاح و وصایای جمال مبارک بحسب آن ارقم علی صا
شد کہ عمل کرد نہ انیکہ قرائت شود بسیار از نفوس قرائت این الواح نمایند و تحسین میکنند ولی بموجب
کلمہ عمل نمایند حال آنکہ شما از نصیاح عبد السّلام متاثر شده اید و منجذب گشته اید و غم آن
دارید کہ بموجب نصیاح عمل نمایند پس بکشید تا انوار نصیاح جمال مبارک از زجاء قلب شما طبع
شود و پرتوی بر ارکان زند و آثار انقطاع و انجذاب بحسب آن از روی و خوی شما ظاهر و آشکار
گردد من شب و روز دعا میکنم و از برای شما تائید الہیہ میطلبم و توفیقات بعدانیہ میجویم
جمع ملکوتی گردید و انوار ملکوت بھی بنا و دل حتی ارکان شما روشن نماید و علیکم السّلام الابی

بواسطه جناب زائر لیب و علیه بها. الله
 اجبای گیلان علیهم بجا. الله الابھی
 هو الله

ای ثابان بر عهد و میثاق حضرت فاضل وارد و متضرع و مهتل. بنایت صدق
 و خلوص ستایش از اجبای گیلان فرمودند و بچنین نامه شما چون شما را خبر نشر نفیست
 معطر نمود که از انفاط طیب به حضرت فاضل جمعی ممدوح و مغوت مبعوث گردیدند
 و در تحری حقیقت بستند باری این خبر پراثر بود ستایش پاک یزدان که پرتو هدی
 بر گیلان زد و جمعی الیوم در خشنه و تابان شدند. آن خطه و بوم در حرکت است محمود
 نیت محمود است تاریک نیت روشن است. مرده نیت زنده است جوانان
 مانده سرور و ان در خیابان تحصیل بکوشند تا در اندک زمانی موفق به تبلیغ گردند زیرا
 تبلیغ کیاست و طالبان مستعدان بسیار تشنگان اند افواج ولی مادی و دنیا
 قلیل مبلغین قدیم صعود نمود و مبلغین جدید از قرار معلوم نفوس معده و در بر شهری
 باید محفل درس تبلیغ تأسیس شود و تحصیل مسائل لازمه و معانی لامعه و اطلاع بر صحیح و برای
 منطوقه و منقوله گردد و گذشته از این اجبای الهی در وقت اجتماع مذکوره و صحبت را

حصر در بیان حجت و برهان کنند تا در تبلیغ ممکن نمایند ، هر شده ای را سیراب
 نمایند هر بخت برگشته ای را مخطوط و شادمان نمایند هر محزون و رانوس جان
 گردند و بر نایوسی را امیدوار کنند . بی ضعیفان را ضعیف دهند و کلک شکنان را
 رهبر شوند ظلمانی را نورانی نمایند و شیطانی را رحمانی فرمایند

اینست منتی آمال عبد البهاء و علیکم لهجاء الاهی

عبد البهاء عباس

۲۳ صفر ۱۳۳۸

حیف



بونه

ای امه ته هیچ دانی که کنیزی جال مبارک را چه مقام است و چه درجه
احترام قسم بروی دموئی و خوی دوست که تاج و تاج ملکه های آفاق است
و سراج زجماج قلوب بانوهای عظم این قدر و قیمت در ملکوت ابھی مشهود گردد
و این علویت در افق اعلی واضح شود و البه آعلیک

ع ع

ابن جناب محمد بن عبد الله بن محمد

هو الابهی

ای مھتدی بهدایت الله انوار بهدایت کبری چون در خلوتخانه جان و دھان افروز
اعضاء و ارکان هر یک رایت موهبت گردد پس از خدا بخواه که در جمیع شئون مشرق
بهدایت باشی و مطلع عنایت فطوبی لمن فاز بهذا المقام ع ع

جناب آقا محمود ابن احمر علیه بھ آیتہ الابهی

هو الابهی

ای محمود، محمود مباش محمود باش تلج در یخچال و برف در قتل مجال
 فراوان و بہائم بارده و وحوش شاردہ در کوه صحر او خشی و دریابی حد حساب
 ولی سمن در آتش خوار و قفس آتش خواہ مادر و کیاب، بیا تو سمن در پر سوز سار
 شو و قفس آتش کدہ راز، آتشی بجان محمودان زن و صلائی بر محبتان اگر چہ محمودان
 و منجمدان در یوم میشتاق چنان افسردہ و یخ کردہ و مردہ اند
 کہ جز نیران شعلہ ای در آہنا تاشہ نہناید

والہی علیک

جناب آقا میرزا علی اکبر میدانی محب السلطان علیه بجا آید

العزیز الرحمن

بوالله

ای ثابت برپیمان کتاب بسین قرین اطلاع گردید از مضامین معانی لبشین استنباط
 حمد خدا که خادم امری و قائم بر عهد و ثابت بر حجت و ثابت بر کل از حوادث ایام
 مرقوم نمودی این امواج است پیایی میرسد و میگردد ولی بحر امر الله باقی و برقرار است
 نفاذ البد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی حبث لا یخرج الا کذا حضرت احدی
 منجی قوم و صراطی مستقیم ما را نمود باید بر آن خط حرکت نمایم توجه بآید و توفیق داد
 داشته و داریم و یقین است که کلمه الله نور بسین آفاق گردد و جهان و جهانیان روشن
 نماید این نزاع و جدال از کل قائم مرتفع شود و دایره وحدت عالم انسانی و قطب امکان
 جلوه نماید اینست تمنا و آرزوی این مظلومان و عیالت البها آلا بهی

از ترتیب وار و یاد محفل تبلیغ و همت و خدمت یاران قدیم و جدید مرثیه دادید
این خبر بشارتی بود که بنیایت سرت حاصل شد و علیک

البصائر الالبهی

ع ع

هوالبهی

ای بنده الهی اگر چه صد هزار نعمه و آهنگ در زوایای حجر این دستنگ مضمردلی کن
ترانه مجال نه و یک ناله فرصت نیست چه که زاعان جفا مبسل و فارا احاطه نمود اندوخت
تند و تیز و متعار چون تیر آبدار در کین این مرغ زارند و صد هزار گرگ خونخوار مهاجم بر این آسی
دشت پروردگار و این طیر و نسل را جر می جز به بر حسین نه و این غزال صحرای عشق را زنی جز
نافه مشکبار نه و این باز ساعد شهباز را گناهی جز پروردار و ج محبت

کرد و کار نه فاعستبر و ایا اولی البصائر ع ع

جناب ابوطالب علیہ کبریا لا بھی

ہوا لا بھی

ای مستضیٰ از انوار شمس حقیقت از قرار سمیع بل از آثار ثبوت بل استغفر اللہ مشہود
 مشہور کہ آن بندہ جمال معصوم را پیراہن تنگ است و بقار در بدن عار و ننگ شب
 روز آرزوی جانفشانی دارند و ہوامی آشفشانی و لالی افشانی . مقام خدا بسیار مقبول
 و مطلوب ولی الیوم باید چنان بود کہ در ہر ساعتی شہید گشت و در ہر دقیقہ ہزار جان
 فدا نمود . اما شہادت کید فدا جان بخت و تافضای اوج عظم تا حق است
 ولی خوشتر آنکہ در این بساط کمال فرح و امشاط ہر آن صد ہزار جان فدا نمود و بخت
 امر حضرت احدیت قیام کرد و بمیدان بسالت و ہدایت باخت و جنود ضلالت و ظلمت را
 بانوار مشرق احدیت مشتت کرد و صفوف سپاہ عفلت را در ہم شکست و صف جنگ
 روحانی بپاراست و سپاہ معانی رقیب را و علم دانائی بر افراخت و هجوم شدید بر لنگر

جہل و نادانی نمود و چون از این رزم مظفر عودت گردید غرم بزم ملکوت ابھی
 کرد با کوس و چشم و چہر و علم حرکت نمود و با کمال بشارت عنایات ملکوت ابھی
 با کوس و آیات ظفر و فتح و رایات نصرت و غلبہ شافت این
 خوشتر و دلکش تر است .

عبدالہبیب عباس

ابن حنیبل رحمہ اللہ علیہ بہا بقدر الکبر

ہو الابھی

ای اسد عرین محبت نور بسین در بیشہ عرفان ماوی کن و در اکیمہ ایتان
 منزل و مکان صید تجریدشت و کسار عشق پر در گار نما و شکار آہوان بر و شد
 کرد کار غرہ در گنبد گردن فلک نفسہ در این اجمہ عرفان حال بیچون
 و لہب آعلیک ع ع

طه ان بواسطه جناب ملا بهرام

جناب عباسقلی جناب آقا بواز جناب آقا سید الله جناب آقا عباس جناب آقا

محمد قدیر علیهم سبأ ربہ الابی

هو الله

ای سالکان سبیل هدی حمد خدا را که بدرقه غایت رسید نور بدایت درخشید
طلمت ضلالت مفقود گردید منہاج و طریق پیدا شد و سبیل وصول هویدا گشت
جان آشنای راز شد و وجدان به عرفان رحمن و مسار گشت دیده روشن شد
دل گلشن گشت روح فتوح یافت حقیقت نورانی شد در هر دم هزار شکرانه
نمایند که بی شرب شبانه و آواز چنگ و چخار نشسته صهبای هدایت یافتند
و نہایت سرور و خورجیتند اینست فضل الہی اینست مہبت ربانی

و علیکم السبأ الابی

ع ع

بُولَاجُور

ق
بَنَابِ حَاجِرِ عَزِيزِ عَلِيهِ سَلَامٌ لِّلَّهِ لَاجِرٌ مَدْحُطٌ نَمِيذُ

هُوَ الْبَهِی

ای ماطن تبشنامی پروردگار در این ایام که صبح یقین از مطلع عرفان
طالع و نوریزدان از فجر حسان ساطع غمام جود فائض است و رحمت غیب
و شهود واضح بحر الطاف موج است و سراج اعطاف و نایب آتش موسی در
سدره سینا سعه در است و نفحه عیسی از ملکوت غیب چون بوی عبیر و عنبر
چشمی گمشا و متاشای گلزار الهی نما و گوشی بازکن و ندای جلال ابعی و صدای

محبوب اعلی را از سما غیب استماع فرما

وَالْبَهَاءُ عَلَیْكَ

عَبْدُ الْبَهَاءِ

ع

هو الله

جناب آقا غلامحسین علیه بحب آیه

هو الله

ای غلام حسین عنوانی اشرف از این عنوان نیافتم که ترابان بخوانم پس به مقتضیات این عنوان قیام نما زیرا این عنوان دلالت بر عبودیت و غلامی اسم اعظم مینماید . اسم رسم باید و نام رامت شاید این عبد که مقتضی نام خویش موفق نشد بلکه اشاره تو موفق و مؤید شوی

و البصائر علیک و علی کل من یقوم بها

یقینی معنی اسم الشریف .

ع ع

هو الاهی

میلان جانب جبر محبت بدر این منضم الی الله علیه و آله. الله لا یجبر علی خطیة یمینه

هو الاهی

ای منجذب بنجات تقدیس در این دور عظم و کور جمال قدم که فیض نامتناهی
الهی بشایه غیث نیسانی ماطل همی کن و جبری فرما که نور عظیم مایی و نصیب داری
برداری چه که این امر جمال قدم حکم بحر عظم و سمت کز اکرم دارد هر کس بقدر وسع خویش
بهره و نصیب گیرد بعضی قطره و بعضی شراب و برخی برکه و حرنی آنچه بنوشند عطش زیاده گردد
و حرارت بفرزاید چه که فیض بی منتها را پایانی نه و کمالات شمس حقیقت اُنهایت و بدایت
پس معلوم گشت که بحر جود بیکرانست و فیض اقدس بی پایان ولی ارزاق مقسوم است و
نعماء قدر مقدور. پس ای طالب فیض وجود سلطان وجود بهمت را بلند کن و مقاصد را
ارجمند که از این مواهب غنی به چون کاس عطا سرشار گردی چون
هیکل و فاسد پاپانوار و الهب آعینک و علی الابرار و الاحیار

المؤثرین بنور المحمت . ع ع

بہو لاهی

در ویش جهان سوخت از این نعمت جانسوز الہی

وقت آنست کنی زندہ از این مالہ راز

ای شغل بنا موقدہ آہستہ شجرہ طوبی و سدہ منہی در وادی این بقعہ مبارکہ
غرس شد و در ذرۃ طور سینا قدر فراخت و در وادی طوی شکوفہ بسفت و نہفت
قدس آفاق را معطر نمود و نار موقدہ ربانہ در این شجرہ لاشرقیہ و لاغربیہ بر فروخت و با
الہی بند شد و جمال رحمانی رخ گبشود صدہ ہزار کلیم فریاداری بر آورد و صد ہزار طور حقا
از این تجلیات ربانہ مذک گشت و صد ہزار کنیوات مجرودہ مست و مدہوش مضعق و
این دشت و صحرا بفیاد و از ہر سمت آواز و اشرفات الارض بخور رہا بند شد و از ملکوت بھی
فیوضات جلیدہ متابع بر حقائق لطیفہ نازل گشت و نعمات و ترنات محامد و نعمت الہیہ
از طہور حدائق قدس بند شد و ماہ نور محمود و اسد و در زاویہ خمول خریدہ و بالایش شون
این دار جنون چسبیدہ ز مالای ز آوازی ز نمہ فی ز ساری ز افغان جا نگداری نہ
شوری ز شمنی و ز اشتعالی و ز آہ جانسوزی طہور قدس اگر در این موسم بہاری قرین
اعظم الہی بایع نعمات رحمانی بر شاخسار توحید نسریند چگونہ بایانہ و منظر چہ موی

چه فصلی بستند پس از بهار خزانست و بعد از اردی بهشت فصل دی پر خمار آیا مستظر
 چه باشم و چه ایامی آرزو نمائیم که بال و پری زخم و پروازی کنیم و جولانی نمایم و ساز و آوازی
 آغاز کنیم از جور زانان گلخن جفا مرسیم و از چنگال تیر خندان بی حیا نهرائیم چه اگر سینه در
 مرهم فوز بملکوت بھی موجود و اگر خونخوار سمرگند فوز و فلاح جبروت علی مشهور و اگر لاله و کاشانه
 ضبط و خراب نمایند احمد آشیانه در سده منتهی محقق و مثبت پس از چه ترسیم و از چه ادبی بپیرایم

گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها

و تیر بلا آید اینک بدفش جانها

و ابھار علی اهل ابھار

عبدالباق



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم وکما محمد ص در دکان

عیدها بآر الله

هو الله

ای دو شمع روشن محبت الله در بین جمع مصل روحانی برافروزید و با تشعشع بسوزید
و بگذارید و نور بخشید بنیان نفس هوی براندازید و بنیاد حب و وفا بنسید از خلق بخر گردید
و بحق آگاه شوید یعنی نظر باستحقا بشر ننمایید بلکه ناظر ملکوت انور باشید و با جمع ملل
بنهایت مهذبانی و صداقت و امانت و مروت و خیرخواهی و غمخواری رفتار نمایند سینت
بحضرات مقابله کنید و جبار با وفا مقاومت نمایند اگر جام زهر دهند ساغر شکر بخشید
و اگر شمشیر زنند مرهم خشم گردید و اگر تیغ کشد در سبیل الهی کردن دریغ نازید و اگر تیر زنند
در محبت الله سینه سپر کنید ایام بگذرد و روزگاری بسر آید هیچ نعمت و لذتی نباید ولی بلای
سبیل الهی بجز عظمت و فضل حلیل زیرا این نتایج مقتدر روحانی

در راه خدا باقی و برقرار است و سرمدی جاودانیت

بی پایان و عینکما تحت الشان ع

امہ امہ مس ہلین دینی علیہا بہا امہ الابی

ہو اللہ

ای کسینہ الہی اگر ظلمت عالم طبیعت ازوال خواہی شمع ہدایتی برافروز
و اگر سرمن اندوختہ جوی تھمی پاک بفتان اگر آرزوی فواید طیبہ داری نہی
مبارکی نشان یعنی قلب بسوز محبت امہ روشن کن و بموجب نصیحت جمال مبارک
عمل ما کلمات کمونہ بخوان و ہر یک البکوش کہ عمل مانے اگر بچین امری
موفق شوی سپیع عالمہ و دیگران را سبب ہدایت گردی

و علیک البہا آرا الابی

ع ع

ای دوستان ای دوستان این دور کور خد او ند جلیل است و این قرن
 عصر حق تدیر عالم وجود در حرکت و جنبش است و جهان آفرینش آینه الطاف خداوند
 پر بخشایش مشرق امکان بمصباح هدی روشن منور است و مطلع اکوان بنور
 موهبت کسبه ی مزین بحر فضل وجود پر موج و خروش است و گوش هوش
 عاشقان جمال ابھی ہمارا ماتف و سر و شربنو نماید ملکوت ابھی پی در پی میرسد
 و صبح ہدی از ملا اعلی و ماد مبدء میان رحمت پر فیضانست و سراج عیانت
 چون مہ تابان آسمان ابواب ملکوت مفتوحست و صدای عام گوشزد ہر نرزد
 و دور خل ممد و دست و مقام محمود و کل در صون حمایت رب و دود شکر آرائین
 فضل و جود نیست کہ چون آتش افروخته باشید و چون شمع پر شعله و خستہ
 چون برق سریع و روشن باشید و چون شہد حلاوت بہمن
 و البہا علیکم یا حبیبہ ع

... قلب عبد البهاء نهایت تعلق با زمانه گان شهید دارد و بدگاه الهی
عجز و نیاز نماید که ای پروردگار محسبان این بازمانده گان نهالهای گلشن شهادتند
با مطاف فضل و موهبت تروتازه فرماتا نهایت لطافت و طراوت مبعوث گردند
و شمع شهید ای بزرگوار را روشن کنند و کشتزار آمال فدایان را سبز و خرم فرمایند
عبد الله انصاری میگوید الهی اگر کاسی تمنح است از بوستان است ایام
چنانست که گل و ریحان گردند و سوسن و ضمیران شوند ...

هوالاهی

ای ولد حضرت شهید مجید نامه شماسید و درین چند روز پیش با وجود عدم مجال
نامه فی بنسب و مرقوم گردید و در جای آتی علی الخصوص بازمانده گان شهید در آن
مفضل گردید بسته خواهد رسید لذامجال بتفصیل مذرم محبت دل و جان با زمانه گان
شهید تقریر و تحریر توانم و بقدر امکان در مکاتیب سابقه و لاحقه حایست و جدت بیان
گردید اطفال شهید اگلهای حدیقه شهادتند و نهالهای جویبار جانفشانی دیگر
معلوم است که در ساحت کبریا و ملکوت ابھی بچه مباحثاتی مستباحی ... عبد البهاء

اوست روشنائی یزدانی

ای یاران مهربان هر چند در کشور خاویز و ما در بوم روم و زمین جهنم ولی در بزم گلشن
یاور و یاریم و از بیگانه‌گی بسیار یکدیگر را بدیده دل گمراهیم و آراوه از بند و کران پرتو یزدانی
جویم و راه خداوند مهربان پویم و جستجوی روی نیاکان کنیم و انش و هوش خواهیم و
با نغمه سروش شنویم آواز آسمانی بگوش سنیم و چون دریا بجوش آیم و چون مرغ
چمن بخروش و فریاد برآیم که ای دوستان یزدانی خوشید سپهر جاودانی در فشی از
پرتو یزدانی بر خاور و باختر و بردشت و کسار منع بهاری بیدریغ بارید و باد اید و
روی زمین بهشت برین نمود و چمن آرایش از داور آفرینش یافت هنگام بیداریست
و سر اوار هوشیاری آهنگ گلستان یزدان نمایند و با بهنگ پاری سبزه اند چون
سرو آزاد و این جویمار ببالید و چون مرغان شکار در گلشن و گلزار نبالید چون
ابر بگیرید و چون گل بچنید و چون زگرس دیده گمران بچسباید و چون سفینه از باد
مهریار مهربان مست و مد هوش گردید خوان بخشیش است که گسترده در پسند

آفرینش است و بردهش و پرستایش است که در پرورش و ریش است پس
 خداوند اینایش کند که چنین بخششی بهره مند شید و در چنین انجمنی احسن گشتید
 و در چنین بنی سرست و خورسند شید ساعری بدست گیرید و باده هوشی بخور
 و هر مد هوشی را پر هوش نمائید روز فیروزیت و هنگام پرده سوزی
 و دم دم رخ افروزی بنده درگاه روشنی جهان

ع

امّه اشیرین باحی علیها سآئنه

هو لاهی

ای امّه اند در این ظهور عظم مردی و دلیری بطور آثار محبت الله و اشراق انوار
 معرفت الله است بصورت جسم و شکل و اسم نه ، تو اگر باین نار موقده زبانیه مشعل
 گردی حکم عظم جال یابی و مرد میدان اجلال شوی . عبد البهاس عیاس

جناب میرزا حسین حسدوق سار

به واسطه

ای بنده حق از هر بندی آراو شو تا پسند آتی را بگوش جان بشنوی و تعالیم رحانی را
پیروی کنی اشراق شمس حقیقت حکمتش ظهور کلمات ربوبیت است و این کلمات سعاد
عالم بشریت اگر انوار سطوع نمایند و بارقه اشراق منتشر گردد صبح هدی عالم ظلمت را نورانی
نفرماید و ظهور شمس حقیقت میسر گردد و شجره مبارکه بی ثمر ماند پس باید آبهای الهی
این نکته مهمه را اهمیت دهند و بجان و دل بکوشند که سبب نورانیت عالم انسانیت شوند
و روشنائی جهان آسمانی بخلق فخری رحمانیت و روش و سلوک ربانی بهال قدم روحی لا تجاء
و در جمیع مراتب ما را تربیت فرمودند و تعلیمات آسمانی مبذول داشتند الواح مقدسه
جهان را احاطه نموده و روش و سلوک و حرکت و سکون آن وجود مقدس عظیم تعالیم
عالم امکان است ملاحظه نمایند که بچه رافقی و چه غیای و چه موهبتی و چه الطافی و چه

مهربانی بین خلق ظاهر و مشهود و غیاب گردیده غایب و یا اولی الابصار
 پس تو ای بنده صادق الهی تماشای آن جمال نورانی فرما و بر روش و سکون روحانی
 حرکت کن در هر کامی شکر و شکر باش و در هر مذاقی قند مکرر اسیران زاب
 آراومی شو و فیضان راعلت فرح و شادمانی مریضان راشعای الهی گردد و عیداً
 دریاق روحانی هر زخمی را مرهم باش و هر دردی را درمان شمع روشن شود
 در آئین انسان نورافشانی کن ایست نصیحت عبید و عید التوحید و الثناء

ع ع

شیراز جنب میرزا سید آقا بنج میرزا شکر الله شیراز جنب الله خدا در
 جنب ملک بابا خان جنب کاظم حسن جنب کاظم جنب عبد الکریم جنب کاظم

عظیم عبد الله
 بنو الله

ای یاران الهی این عصر عصر رحمت و این قرن قرن روحانی ذرات

اشیاء در وجه و طریقه و کافه ملکات در حرکت و استراحت حرارت شمس حقیقت پان
 تأثیری در حقائق موجودات نموده که جمیع اشیاء در نشو و نماست ملاحظه نماید عقل بشر
 و همت انسانی و ادراکات قلبیه و انکشافات عقلیه و فنون عالییه و تدقیقات ریاضیه و تحقیقات
 طبیه و سایر فنون مادیه و علوم روحانیه و صنایع بدویه و بدایع لطیفه و مدنیّت کامله و تعلیم
 اخلاق و تنویر آفاق در جهان انسانی بجمعی بی پایان در نشو و نماست ولی یاران
 الهی باید از کل سبقت گیرند و در این فضائل و خصال که زینت حقیقت انسانیست بکمال
 جهد کوشیده اکتساب نمایند زیرا این نفوس مقدسه پیش از کل مویذ و بهتر از کل موفّق و بر
 حزب الله اکتساب کمالات معنویه و صوریه بصریح آیات بیانات فرض و واجب است و الحمد
 استعدادشان کامل و در هر امری موفّق و مویذند لهذا باید یاران الهی شب و روز در فکر این
 باشند که مرکز این انوار گردند و مجمع این اسرار و مصدر این افعال و الاسباب حسرت و احزان
 بر نفسی نباید ملاحظه کند که رضای حضرت پور گار در پیوسته سبب قربت حضرت احدیت
 احوال و چه اظهار و چه گفتار و بجا و دل بکوشد و بجا و بان عمل نماید و علیکم التحمیه و التهنات

بواسطه حضرت فروغی

اجبای سرجام و زاوه و تربت علیهم الصلاه

هو الله

ای یاران حقیقی و دوستان الهی صبح است و مصباح تأییدات خالق الاسباح
درخشند و تابان و غمام رحمت الهی در نهایت فیضان صبا جان پرور انسبای
عنایت در مرور و نفوذ نماید و توفیق بمشام روحانیان میرسد و حیات بدیدی مجید
و من بیا و آن نفوس مبارکه مشغول و بذر حبیبان قلوب بالوف و سرور مشغوف و بدرگاه
رب کریم و آستان بنا عظیم در نهایت تضرع و زاری مشغول که ای پاکیزان من این
یاران با وفا مضنون روی تو آمد و مجنون سوی تو و سرگشته کوی تو و تشنه جوی تو نظر عنایت
فرما و موهبتی مبذول دار که مردم روحی جدید یابند و حیاتی بدیع خواهند بود صایا و نصیاح
تو پر دارند و در عشق و محبت سایه نموند و بموجب تعالیم سانی روش مسدود نمایند ای خدا
مهربان این بندگان از بسو فایان حفا و ید و در هر روزی بلایی کشید و تحمل مشقتها

بی پایان نمود و بسره تحمل کردند و زبان بشکرا نه گشودند و از شدت محبت گریستند
 و نیدیدند و در نهایت سرور و بشارت آتش ظلم و ستم را گلزار گلشن یافتند چون
 غنچه شکفتند و مانند گل بلبله نمودند ای خداوند کیا این ننوس مطمئنند را جام
 بخش و این قلوب را نسیم مرضیه را نشسته صبا احسان کن تا با دیکال و جالت
 باده گردد و بنغمه و ترانه پردازند و سماعین را فرح و دله بخشند و طالبان را بجزب و طرب
 آرند جام عشق بر آرند و باده سر و شادانی ابدی بوشند و نوشانند
 خدایا این ستمدان را تو انگر فرما و این مطمئنان را بر مبد کن
 و این سرگشتهگان را سر سامانی ده و این محزونان را
 سرور ابدی بخش و تویی معتمد و توانا
 و تویی بخشنده و مهربان

ع ع

حیفاً ۴ دیحجه سنه ۱۳۳۸

هو الکبر

اسکو جناب میر علی صفیر علیہ بہا اللہ الکبر

مدحتہ نمایند

هو الالبھی

ای ریحان گلستان عرفان جمیع جامہ و قمیص کہ دست امکان نسج نموده و
انامل حیر و بود ممکنات بافته ثوب عاریتی است و قمیص عارقی کہنہ و عتیق است
و پوشیدہ و فتیق این ثیاب پر اریاب از میکل وجود بسند از و در این بحر
بی پایان شناکن و در عمق این طمطم مقام نوش نما تا داری نور و جواہر
نسالی مکنون رب غفور بدست آری و باستان آن بحر عظیم ہمارا گردی و با

نسنگ قلم آتی و سازشوی فاجہ فی ذلک لان ہذا

هو العز الاعلیٰ و الجوہرۃ الیٰ تلت علیٰ الکیل المکت الذی

لا یغنی و البھا علیک سع

هو الاهی

حضرات جناب سید محمد رنجار علیه السلام بجزئیات میند

هو الاهی

ای مهتدی بهدایت کبری شمس هدی چون انطیع کبری اشراق
نمود اشعه ساطعه او در مجالی حقائق مستفیضه اشراق نمود این حقائق متدعی
طهور تحلی بطور مختلفه گشت بعضی پرتوی لصب بودند و برخی حرارتی احداث
کردند و بعضی مستبنا گشتند و بعضی شدتی اقتباس نمودند که چون بلور صبر
مقابل را بپوختند حال اگر خواهی که شدید الاقتباس و سریع الاحراق
باشی چون بلور در آتش بلا و شدت و تاب کوره آتلا
صبر و تحمل نما و چون گل شکفته شو و چون زرار خالص
رخ برافروز و البجاء علیک

ع ع

هو الابرار

مصر جنب ناعی کب افشار عیدیه تالاب

هو الابرار

ای بند درگاه جلال اهی آنچه بوی خیر است الطاف جلال قدم نیابی و آنچه بوی خیر نیست
عبودیت اسم اعظم روحی لاجب الفدا نیابی این عبودیت صبح مبین است و نور سیر
و شمع ابلین چشم و حایان بان نور است و کام حایان راسخ و شکر
ملکوتیان را مبین است و لاهوتیان را عین تسنیم در دستان در مان است و
مجر و حان را مرهم زخم تیر و سنان نو میدان را فجر امید است و ماتم ویدگان است
شدید قسم حضرت احدیت که جلالت عبودیت است آن جلال اهی کام سکان
اعلی را شیرین نمود پس باین باید مذاق عبودیت را شیرین و شکرین نمود و دیگر هر لقبی تلخ است

ع

ای مبل باغ گلشن سرای عتبه مقدسه پرواز کن وای حربا به مرقد منور چون

آفتاب توجّه نما ای شد زلال زیارت آسمان مقدّس به مبین مطه
 ملا علی بشاب ماؤدونی و مطور و الهب آ علی کلّ محمور من کاس المیشاق
 و کلّ ثابت راسخ بعد سیه آفاق و الویل لکلّ مترزل و اذل
 لکلّ من یرد فی الاستثال و البهّا عیک .

ع ع



هو الله

نَجف آباد - جَنابِ نَضْرَتِه و جَنابِ کَهْرِ عَلَیْهِمُ سَلَامُ اللّٰهِ

هو الاهی

ای بندگانِ بهاء الله آن ذاتِ ستوج قدوسِ حقیقیوم از سرِ ملکوت
وسعه جبروت در هر دمی مشوری صادر میفرماید منطوقش ای دوستانِ دای
یاران در زاویه نیان محمود نماید مہمول نماید مہجول نماید روشن گردید
گلشن گردید چراغهای انجمن شوید زمیت گلزار و چمن گردید انوار توحید شوید ہزار
تقرید شوید آیات تجرید شوید در توسیع دایره انتشار بکوشید و در ترفیع درجات
واعمال صالحات سعی بلیغ نمایند و در اعلا رایت محبت اہل ہمت نمایند و در نشر
راحمہ قمیص معرفت اہل کمال قدرت بنمایند و تخلق با خلاق اہل و اہل اصابت
و اشتغال با تجلیات اہل شب و روز بکوشید

والہاء علیکم ع ع

هو الاهی

ت - جناب میر علی صفرا سکوئی علیہ حبس اللہ بجزرہ حطین

هو الاهی

ای ثمره شجره محبت محبوب آفاق چندی قبل مکتوبی ارسال شد و مکتوب ثانی نیز ایوم
ارسال می شود و کل احیان در قلوب این مشتاقان اجبای رحمن مگور بوده و دستند
روزی گمزد مگر آنکه بیاد دوستان الهی چون بحر موجیم و شبی نیاید مگر آنکه بانوار محبت
حبیب المعنوی چون صبح روشن و بهاجیم از تائیدات حضرت رحمن امید داریم که
نفوس مبعوث فریاد که در کشان سرور دها گردد و چون کوب نورانی از افق عالم طالع
ولاح شود و یادشان بشاره جاها گردد و عوالم ملکوت قلوب بانوار فائضه شان منور
شود فنیاً للمخلصین من هذا الفضل العظیم اجبای الهی را تکبیر برساند و گویند
ای اجبای رحمن چرا فسد و اید و پرمرد و حمد خدا را که فیوض ملکوت اهی چون
غیث باطل نازل و انوار جبروت اعلی چون اشعه آفتاب ظاهر و باهر در بحر امید

مستغریقہ و از چشمہ حیات مرزوق چرا فرود آید در ظلّ عنایت سلطان
 احدیتید و در شاطی در یای موهبت حضرت ربّ واحدیت در جنت حبّ
 الہی خالدید و در بسیل رضای رحمانی سالک توجّہ بافق ابھی کنید ناظر
 بملکوت علی شوید آنچہ منہای آرزوی موحدین است
 میسر گردد و آنچہ عظم موهبت ربّ العالمین است
 محصل آید والروح والہبّا علیکم

ع ع



ہو لا بھر

باد کو بہ جناب سدا بالا اینج جناب عبد ابوطالب علیہ السلام ابھر خطہ نمیز

ہو لا بھی

ای دل بستہ عالم بالا و علا علی آنچه چشم ظاہر مشہود موجود از عالم پست و سُستی
و آنچه ندان و مشہود چشم جان و دیدہ بصیرتست بالا و علویست در عالم پست و جہانی
الغلابات و کون و فساد متابعاً جاری حکم تعزین تشار و نزل من تشار و تحیی من
تشار و میت من تشار ساری لہذا بندیش پیست و ہمیش منشی نورش ظلمت
کشف حجاب غتش ذلت است و راحتش مشقت و آرامش فدا است و سود
زیان و بخش خسران چہ کہ عاقبتش محرومیت و منتاش محبوری پس اگر عالم بالا بطبی
و ملکوت غنا جوئی یافت بھی نظر کن و بعداً علی تعلق مائے علوی پائین بینی و بالائی و سمو
بیکران شاہدہ کنی ع ع

ورقہ موقنہ مطمئنہ والدہ را بکبیر اربع بھی بکبر شوید و از قبل این عبد تسلی ہد

نسل الله بان يفرغ عليها الصبر انه كريم رحيم ع ع

هو الابرار

با دگر به جنب مهر محمد مر این جنب مد ابوطالب علیها بسم الله الابرار مد خطه نمایند
ای منور بنور هدایت الهیه شمع هدی چون در رنجا به قلب برافروزد طلعت هدایت
که منبعث از فیود کونیه است برزاید انوار هدایت و اشعه توحید بر اعضا و ارکان و حواس
و قوی نماید چون شبستان بصیرت اسرار ملکوت مشاهده گردد چون بر وزن جمع رسد صدای
بیداری و هوشیاری از ملکوت ابھی و آبگفتن تیس و تیسر ملا علی اسماع گردد و چون
از افق تبیین طلوع کند نصره رحمن جلوه نماید چون تجلی برسان کند آیات توحید
ملاوت نماید چون از مسافت اعضا و ارکان اشراق کند فضل و عطا و زهد و تقوی و آداب
الهی مشهود گردد پس بکوشش که این سراج را حجابات عالم امکان از سطوع و اشراق جمیع
جهات منع نماید بلکه بیکل انسانی غرق انوار گردد و نور علی نور تحقیق یابد . ع ع

هو الالهی

جانب تأمیر است که عید کبیر الله مدح خطه نمایند

هو الالهی

ای مطمئن بفضل و عنایت حضرت یزدان الیوم عن رحمانیت از ملکوت ابھی
متوجه دوستان اہمیت و شمس حسیقت از آن افق قدیس فائز بر قلوب دوستان
منوی پس ای طالبان روی او و عاکفان کوی او و زنده دلان از نبوی او تمامہ توجہ
سوی او و استفاضہ کنید از خوبی او تا آتش موسی بینید و شعله سینا بخرید و نفخہ
مسیحا بشام آید و گلزار حیل بینید و خون بسیل یحیی بن ذکریا شاہ کسید و چشمہ
حیات خضر یابید و قربانی و نوح سیر نمایند جمال یوسفی ادراک کسید و آہ و امن بتجوی
استماع کنید بلا و حزن ایوب را بدیند و درس ادیس را پانیند شدت فرقت
حوادثانید و عفت و عصمت مریمی شناسید و نفخ صور بشنید و کاس مزاجها
کافور بنوشید از چشمہ تسنیم بچشید و لطافت نسیم یاض الہی بیابید این فضل

اعظم باجای الهی عنایت شده که از مطلع توحید استفاضه نماید و از شرف
تقریب استمداد انوار احدیت و الهجاء علیک ع ع

هو الاهی

ای دوستان الهی و یاران معنوی چشم بافق ابھی گشاید و توبه بملا اعلیٰ نماید
و ائمه تقدیس داخل شوید و از حدیقه توحید انوار تریزه قطاف کنید شما آیات یکتا
جمال ببینید و آثار باهره بنا عظیم چراغهای پر نور و فروغ گردید و ستاره های پر
شکوه افق محبت رب غفور مرغان چمنستان حقیقت گردید و عند لیبان گلشن
احدیت فضل و عنایت جمال قدم روحی لاجبائے افاضل احاطه بافاق نمود علی محض
شما که نهالهای مغروسه ید عنایتید و در جویبار احدیت کاشته شدید به نسیم رحمت نشو
و نما نموده اید از ریشش سحاب جود تر و تازه گشتید و به شبنم لطف و مرحمت پرورید
پس بشکرانه این الطاف ثیاب تقدیس در بر نماید و تاج تریزه برفرق بنید

اگر باده نوشی خواهید از صحبتهای محبت الله سرمست شوید و اگر عیش و طرب
 جویند از نعمات حدائق قدس مجلس بایند چنان روش و سلوک نمایند که حیرت
 عقل گردد و سبب انجذاب نفوس شما مطهره آیات توحید و مطالع انوار
 الطاف رب مجید این مطالع و مطاهر باید در نهایت روشنی و درخشندگی
 باشد، جمال مبارک سرمست کاس بلا بود ز جام صحبتهای حال باید فدا شده
 باشیم جام بلا جویم سیه هدف تیر جهانمایم.

ع ع



عموم حبس اراض صاد و نجف آید علیهم السلام

هوایه

یا حبس الله و اصفیاء و منجذبی نفعیه اگر قدری تفکر نماید و در حقیقت امور
تتمق و تدبر کند ملاحظه نماید که در چه یای بی پایان لطف و احسانی غوطه وید
و در چه سنت رنوانی محله تاجی مرصع بجواهر ملکوت ابھی برسد و آید که از فرق فرقد
بگذرد و خلعتی در بردارد که از خلل و ثیاب سلطنت فرق دارد زیرا هر تاج تبارج
رود ولی این تاج چون سراج در رخسار ابدیت و سرمدت بدرخشد و هر دیبا
زیبائی و سندس و استبرقی عاقبت کهنه و عیسی و پاره پاره گردد ولی این ردا
غرا روز بروز بر رونق و لطافت افزاید و قامت لابس با عتدال نال بهال بیاید
پس شکرانه این اهل جلیل که برسد و آید و پاداش این ردا عظیم که در بر
دارد در عبودیت استمان مقدس با عجب الهی شریک و سهم گردید زیرا نزد

دسیم پادشاهی آستان سعادت و فسر جهانانی عبودیت درگاه جمال قدم
 و این عبودیت شرفیافت و اقامه مییافت و مشاهد آیات و صفاتست و تفسیر
 کلمات و ترویج بشارت و کشف سجات و خرق حجابات بل احتیاج
 و تبلیغ امر مالک اسماء و صفاتست .

ع ع



هو الاهی

ای بندگان حضرت دوست در ظل شجره امینا در فردوس اعلی در
 بساط موهبت جمال ابھی حاضر شدید و خطاب عهد و میثاق را بجان
 و دل استماع کردید و جام الست را سر مست نوشیدید و بوفای عهدیم نمودید

و در بسیل پیمان جان روان ایثار نمودید جامتان از صحبی عطا شد
 است کامتان از خلوت محبت اند شیرین و شیرین و متذذ از باده
 عشق خوشگوار، مطهر الطاف و مطالع عنایت رب کثیر الاعطاف
 در بحر نباش حال مبارک مستغنی و در ظل رحمت اسم اعظم مسیح
 و مشرق پس بگرازه این فضل عظیم و لطف عظیم با یکدیگر در نهایت
 الفت و محبت رفتار کنید و از هر خلاف و اختلاف
 در کنار، کل یک بحر باشد و یک نرویک شخص

ع ع

امده به قز خانم علیها بجا آید

هو الاهی

ای در قه زکیه شکر جمال قدم را که در این کور اعظم نفوس خلق فرمود که

اگر چه بصورت انما شد لکن بسیرت اشع ناس و اکمل اناس شیر دلیر
 میدان عرفان و سواران جولا نگاه ایمان و ایقان شجاعت و بسالت
 عبده البهاء عباس

هو الابرار

جناب حسین میرزا علی محمد بن عبد الله الابرار مدظلہ العالی

هو الابرار

ای جدوہ حب اند اگر آتش عشق الهی در قلب آفاق شعله شدیدی زنده است
 عالم دیگرگون گردد و شکل آدم مطهر حسن و جمال حق میوم طلعا انوار گردد و امرای
 بدل شفا شود و مخاطرات سبیل نجات گردد بجز عطش بحوش آید و حقیقت سکون و سکونت
 بخروش با حق غیب هر دم صلاهی تحسین زند و ملائکه عیسی پائی نماید کند ملکوت ارض
 جبر و سما گردد جنت ابھی پرده از خوریه سعادت کبری برآرد و البهاء علیک ع

بواسطه میس گودال
کالیفورنیا - مئرد نورفینٹ

بہولہ

ای منجذب ملکوت بہ وصایا و نصایح حضرت بہا بہ فیض کلمہ بہ است
این قوہ کلیہ مانند روح در عروق و شریان نافذ پس چون روح و جان تعلق
بآن یابد از ہوای نفسانی و شہوات این جان فانی و شبہات ظلمانی و تعلق شہوان
جسمانی اسبتہ ثانی یابد این قوہ روحانیہ سبب احیاء نفس شود و کوران پر آش
بگشاید و کوران را مستمع نماید و گنگنان را گویا کند پس بموجب تعالیم جلال مبارک
روحی لا سبائہ اعنداروش و حرکت کن تا آن قوہ لہیتہ ترا
در جمع مراتب تائید کند و نہایت آرزو حاصل کرد

و عیدک لہبہا الالبھی

ع ع

بواسطہ جناب ظہیر

جناب محمد اشرف علیہ بجا اللہ البکر

بواللہ

اشرفا شرف عالم انسانی امروز بوجہتِ بامیت و عزتِ ابدیہ در آفاقِ پرتو
اشراق شمسِ حقیقت است ہر شرفی بعد از این شرف و ہر عزتی خادمِ این عزت
این طمطراقِ ملوکِ آفاقِ مراب زائل است و این طمطنہ و دبدبہ ہر امیرِ شیرِ ظلّ
فانی ولی روی یارانِ پرتو عنایتِ حضرتِ احدیت تا ابد آباد و خشنود و ما با
العزۃ للہ و لعبادہ الثابتین و علیک البہا الہی

ع ع

حضرت کائناتِ شجرہ و حلاوتِ جنابِ جبرئیلِ حسین علیہ السلام

بواللہ

ای فرعِ مسینع سدّ منہی کلمہ لہیت چون در صدر لوح محفوظ و ورق مشور ثبت شد

و بطور نمود چسب قوای ارض بر محو و حک قیام نمود عاقبت آن آیت حدیث
 روز بروز ثابت تر گشت و جمیع آن نقوش مهند محو و نابود شد حال شکر فرما خدای
 که در ظل آن کلمه فردانیت بودی و در ظل آن آیت حدیث و چون این فضل
 میسر شد عنوان کتاب ایجاد شویم و سر دفتر منوثر آفرینش لک الشکر
 الی العتبه السامیه و لنا الحمد الی الخضره الرحمانیه .

ع ع



جناب حکیم لکھنوی علیہ السلام

ہوا

یا من تثبت بذیل المیشاق مکتوب مرغوب بروجه مطلوب وقت در مضمون
 گردید الیوم در ملکوت وجود امری اہم از ثبوت و روح بر عہد و میثاق الہی نبود
 چه کہ حصن حصین حی قیوم باین قوت التیہ محفوظ و مصون گردد و شان
 و مقام نفوس معلوم شود و الا بنیان بر باد رود و مسجد آدینہ خرابات شود و جمع سرگردان
 و حیران آن وقت فاقہ نماید و رشتہ الفت بگسند شمع خاموش شود
 جمع فراموش گردد و مراتب ثبوت و روح آنجناب معلوم لکن باین مراتب ختیز
 محبوب و مطلوب آنچه مرقوم شد مقصد اظہار محبت بود نہ بسط مقاتل یا
 عبد را چنان امید است کہ بقوہ ثبوت آنجناب ہر متر لری ثابت گردد و ہر
 نوہوی خائب چہرہ راجع بہ عہد پیمان گردند و طغیانی سقوط و خسرا

عنقریب علم میثاق مستوح در شواہق آفاق گرد آن وقت قدر نصیحت
 و وصایای شہ معلوم شود باری کمر همت را بر بند و بصوت بلند بگو
 یا معشر اجنہ و الانس ان استطعتم ان تغذوا من افطار السموات و الارض فافذوا
 فلا تغذون الا بسلطان جناب میرزا حبیب التکبیر رسالت و گویند که من
 ریشہ انشا بہ آیہ ارم مطمئن باش عنقریب گل و
 سگوفہ بار آرد و پر برگ و میو خوشگوار شود
 جمیع دوستان ثابت راسخ را مشاقم .

ع ع



هو الکبر
رفسان
جنبه مدینه بهار آلاء الکبر

هو الابهی

ای متوجه ملکوت ابھی ندای جمال ہی از ملکوت غیب جهان پہا پی بجوش
اہل ہوش میرسد کہ میفرماید میشتاقی میشتاقی عہدی عہدی پیمان
پیمان من یاران من یاران من در پہ کوری و در پہ صبح ووری چنین عہد
پیمانی واقع شدہ چنین نور میشتاقی ساطع گشتہ چنین صبحی لامع شدہ چنین
برہانی واضح نگردیدہ و چنین چنین نقصی مسموع گشتہ چنین رضی دیدہ شدہ کہ
با وجود تائید و تاکید عہد پیمان سی سال در جمیع احوال و الواح و زبر و صحف و بعض
قاطع و برہان لائح و اثر قلم علی سخط ابھی مدعیان ایمان بکلی منسوخ انکارند
چون امت منسوخ باریکہ نمایند آرا ممنوع العمل شمرند و خود معطوع الامل نمایند و کل را
در انظار اہل عالم و جمیع مل و اُمم حقیر و ذلیل نمایند بس مشواہم با نقضواہم

وَاَنْتَ اَنْتَ دَعِ هَؤُلَاءِ لِيَصْبِيحَ مِنْ وَاَنْتَ وَافَتْحِ اللّٰهَ ثَمَّارَ مَوْلَاكَ
 وَذَكَرَ الْغَافِلِينَ وَنَوَّرَ قُلُوبَ الطَّالِبِينَ اَدْعُوهُمْ اِلَى اَصْرَاطِ السَّيِّئَةِ وَادْعُهُمْ اِلَى
 الْمَسْجِدِ الْقَوِيمِ وَقُلْ يَاقَوْمِ هَذَا مِثْقَالُ نَبِيٍّ لَا تَتَّخِذُوهُ طَرِيًّا يَاقَوْمِ هَذَا كِتَابُ
 لَا تَتَّخِذُوهُ مَهْجُورًا يَاقَوْمِ هَذِهِ الْبَقِيَّةُ لَا تَتَّخِذُوا سِحْرًا يَا اَفْ لِكُلِّ نَاقِصٍ نَقْصًا
 لِكُلِّ رَافِضٍ وَضَلَالًا لِكُلِّ نَاكِثٍ وَخُسْرَانًا لِكُلِّ حَاسِدٍ وَوَبَالًا

لِكُلِّ مُتَزَلِّزٍ وَنَحَالًا لِكُلِّ مُتَغَرِّعٍ وَحَسْرَةً عَلَى

كُلِّ مُعْتَدِثٍ وَنَحَالًا عَلَى اَهْلِ السَّيِّئَةِ

ع ع



هو الله
انزلی
اجب الله علیکم السلام

هو الاهی

در ساحل دریاید و در شاطی بحیریه جان چون بان بحر نطفه کنیز بحر شوق
بخاطر آید قسم بحال قد که امواج بحر میشتاق را بحر آفاق مشابیه نیست و ططم آن
ططم طماطوفان عظمی مثل نه موج این دریا نهایت ارتعاش مشابیه کوه است
اما موج آن دریا اوجش متصل بملا علی بسین تفاوت ره از نجاست تا بجای آن دریا
گاهی موج گهی سکون و جوش را گهی اوج و گهی سرنگون اما این دریا از اریاح محبت الله
دریجان دائمی و طوفان مستمری ابد سکون ندارد و ابد آرام نمیبرد
سکونش صعود بملا علی است و آرامش مجاورت
جوار رحمت کبری و الهیاء علیکم.

ع ع

هوآند
ساری
جنب ناسیه حسین عریب آند

هوآند

ای بنده بهار امر عظیم است و جمال کبریا رؤوف و کریم اگر بدانی که چه قوتی
در ظل حضرت مقصود موجود است سپاهی از الهامات غیبیه طلبی وصف جنت
روحانی بیاری و جنود ضلالت در هم شکنی و دلوله ای در عالم فکری که غنچه در ملکوت
اعلی بلبند شود و علیک تحیته و ایشنا . ع ع

هوآند

ای فاطمه از فاتحه احوال میرس از خاتمه الطاف سوال نما چه بسیار نفوس
که در پیمان محبوب شده و چه بسیار نفوس که در نهایت فائز شدند و بهترین نفوس که
هستند که بفاتحه الطاف خاتمه الاعطاف فائز شدند الا انهم من اهل المشیق ع ع

ضلع جنب جابر محمد بن قریب بن من صمد اللہ علیہما بھاء اللہ بھاء

ہو الالبھی

ای امہ اللہ و بنت امہ در این کور کہ شمس حقیقت از برج اسد بر آفاق
عالم اشراق فرمودہ عدل الہی در سپیع شون چنان رہمون شدہ
کہ بسیاری از نسا بقوت و قدرت و استقامت و شجاعت رجال
مبعوث شدند بلکہ گوی سبقت را از اکثری مردان در میدان ربودہ
و عرفان جمال یزدان چنان زبان گشودند کہ عقول اہل عرفان
ذاہل و حیران گردید پس توامی ورقہ حدیقہ
ایقان بکوش تا در زمرہ ایشان باشی

ع ع

براسطه میس ترو

امنه مس مارتلی

هوانه

ای کمیز خدا نامرات رسید دلیل برآن بود که توجه بکلمه امه کردی و
توسل بحضرت کبریا نمودی مومنی و موقن مستبسی و بیدار و انانی و هوشیار
بدانکه حقیقت کلمه امه را جز نفی کلمه ادراک نماید زیرا حقیقت کلمه مقدس از
ادراک ما دون است و سایر نفوس در ظل کلمه هستند هر ما دونی ادراک
ما فوق نکند مثل حجر و شجر هر چه ترقی نماید ادراک حقیقت حیوان نماید
حیوان هر چه ترقی نماید حقیقت انسان ادراک نکند پس انسان هر چه ترقی
کند بحقیقت کلمه امه پی نبرد نهایت درجه آست ادراک فیوضات و
تجلیات کلمه امه کند اما مقام توانا است امه از نبات ملکوتی و انفس
لا هوت بفضل حضرت مبعود نصیب گیری و اما مقام من عبودیت

جمال ابھی است این عبودیت را بیچ مقامی تبدیل نمایم و علیک
الہیاء الابی ع ع



بلاسطہ جناب میرزا محمد خان شیراز جناب سعید الحسن خان علیہ بہا اللہ الابر

ہو لہ

ای سعید دو جہاں

شکر سکن شوند ہمہ طوطیان ہند

زین قند پاری کہ بہ بنگالہ می رود

حمد کن خدا کہ تو از آن طوطیان شکر سکن شدی و از مرغان خوش اچان

این گلزار چمن سبحان لہ گوش شنو از ہزار فرنگ ندای التھی بشنو و در

باختر چشم بنیا انوار مشرق از خاور شاہد نماید ولی نامیاد نفس شرق

پرتو نیر اشراق بنید و گوش بشنود گلشن و فائز معانی نشود و
 آهنگ ملا علی استماع نماید . پس حمد خدا را که نور هدی مشاهد نمودی و کلمات
 قبل معانی استماع نمودی و ندای الست به جان و دل بلی گفتی و باین جهت
 کبری فائز گشتی . از لطف خدا میسرم چنین است که سراج هدی گردی جمعی
 از خویش و بگانه و یار و اختیار به ملکوت اسرار هدایت فرمائی و یقین بدان که
 تمایید و توفیق پائی رسد و علیک البهاء الاهی ع

هو الکبر

ق جانب آسیه محمد صلیه علیه و آله

هو الاهی

یا مهدی ان الهدی نور مشرق لایح من افق لم یسابق فیلوح علی سائر اهل شرق

و اما اهل النفاق فليس لهم نصيب منه والبهاء عليك ع



هو الله

ای ناظر الی الله توجه بملکوت غیب بھی کن و تثبت بذیل روار
کبیر یا منّا و طلب تأیید فرما تا بخدمت آستان مقدس موفق گردی
و تاج عبودیت که زینت امامه عبدالبهاست بر سر نهی
و کامرانی روحانی یابی و البها علیک

ع ع

هو الابهی

ای بنده آستان مقدس رضای حق ممکن الحصول است بلکه نهایت آسانی
 بجز و خلوص رضای الهی حصول یابد. و لکن رضایت خلق بسیار مشکل، نفس حق
 رضایت از خلق نیافت من و تو چگونه میایم، و لکن بقدر امکان ما لایدرک کلمه
 لایترک کلمه. از الطاف بی پایان حضرت یزدان امیدوارم که توبه هر دو موفق
 گردی من که موفق نشدم بلکه توانا باشد موفق شوی و دعا نمائی تا من نیز
 موفق شوم زیرا رضای الهی و رضای بندگان او اعظم موهبت الهی است بلکه
 رضای الهی در رضایت از بندگان اوست حدایا من و این بنده ات هر دو بای
 موهبت کبری موفق فرمائید تا ما از کل راضی و کل از ما راضی. از خدا خواهم که
 که من و تو هر دو موفق بخدمت آستان مقدس شویم و عیادت البهار الابهی

۳. و یقیناً ۱۳۳۹ عبدالبهار عباس

بلا سطر حضرت ابن ابیہر جو شعلہ جنب میرزا ابوالقاسم احوال و جنب کا سید احمد
دبگلخ و جنب کا میرزا حسین عظیم عیسیٰ آیت اللہ العظمی

ہوئے

ای دوستان با وفای جمال ابھی از جذب شور و شوق و دلہستان اہل ملکوت ہی
با وارفتن تحسین میناید و توصیف مینماید کہ حیات این نفوس با نفاس روح آست
زندہ شدند و بروح اہم عظم حیات یافتہ اند ملک وجود را عبد محمود و جمال
معبود را در نہایت خضوع و خشوع مرغان چہستان حقیقتند و بعد از
اسکان گلشن احدیت ای یاران عزیز عبد البہاء کلال میارید و مال نجومید
آنانا مجذوب تر گردید تا در درگاہ احدیت مقبول تر شوید با ملک یار ربی الہی
بر آید و نعمہ سبحان ربی الہی بلند نماید ہر یک او را محبت اللہ بدست
گیرید و با ہنگ خوش و نعمہ بسر آید تا جمیع طیور بوجد و سرور آید و کافہ
وحوش مالوف و مانوس شوند ہمتی کہ در نشر نغفات اللہ و اعلا کلمہ اللہ

مبذول نمود معلوم و مقبول و محبوب گشت عنقریب از فضل و عیانت
 حال ابھی مورد الطاف بی منتی گردید و عسکرم لہجۃ
 و التناہ

ع ع



طہر ان بلا طہ جنب جبر منہ عبتہ ...
 بواہ

ایہا المخلصون ایہا المقربون ایہا المبہلون ایہا المتضرعون انی اضع
 جہتی علی الراب وادجہ وحبی الی رب الارباب وادعوتی بالہاب و
 انجذاب ان یشملکم بمحطات عین غایتہ وان یرعاکم بعین عایتہ متحدین العلوۃ

مشرّحین الصدور متفقیّن الارواح مستبشرین بالافراح مترخّنین من اقداح
 مستقیّین علی امریّه متشبّثین بذیل الکبریّاء ساریّین الی مشهد الفداء
 مستطیّین فی ظل الشجرة المبارکة الثابتة الاصول وممدّة الفروع علی لسان
 ربّ ربّ هولاء من وجوه الاصفیاء قد استضاءوا من نور الهدی واستحلّوا
 مائدة السماء واستجادوا کل امر واقع فی الولا واستنصروا من جنود الملار الا
 قد ثبتت اقدامهم ونفقت اعلامهم وصحّت اعمالهم واعمدت افعالهم رب
 اجعلهم ریحین فردوسک وازهار جنّت انک و آیات کتابک الکریم و
 کلمات لوحک المنشور للعالمین و طيور حدائق الثناء و صقورا صاقره فی الاوج
 الاسمی اکتانت الکریم الرحیم المقدر العزیز الوهاب یا ان عزیز من آرا
 نامه گو شمامه عنبر بود بوی خوشی استشمام کردید هر کلمه در گلشن محبت
 گلی بود و سرین و سنبلی بود نسیم عنایت چون از مهب موهبت بوزد حدائق
 قلوب طراوت و لطافت زائد الوصف حاصل نماید این معانی ارجا و جدا

منبت گردد و روح و ریحان بجشد ای یاران آرزوی عبد البها چنین است
 که دوستان اتحاد عمومی تأسس نمایند نه محل اتحاد خصوصی بیارایند این ملاحظه
 بسیار داشته باشید زیرا در دورهای سابق چنین وقوعات بدایت الفت بود نهایت
 کلفت گشت با جمع بنده یک درگاهیم و خدام یک بارگاه امواج یک بحیم و
 قطرات یک نهر تراب یک آستانیم و گیاه یک بوستان مبادا کلفتی
 در میان آید و از آنچه مقصود حقیقی است محرومی حاصل گردد باید یاران الهی حتی با
 بیگانه آشنا باشند و با اغیار تاحه رسد بسیار برابر تشکیل جمعیت ممدوح
 مقبول ولی در امری مخصوص مثلاً محافل تبلیغ و جمعیت نشر نفحات الله
 جمعیت اعانه ایام جمعیت اعاشه فقر جمعیت نشر معارف جمعیت ترویج علوم
 خلاصه امور خیریه مثل تشکیل شرکت تجارت تشکیل شرکت ترید صنایع
 تشکیل شرکت توسیع زراعت تشکیل جمعیت از این قبیل بسیار مقبول
 و ممدوح و راجع به غموم نه مخصوص باری آنچه سبب حیات نفوس است مقبول

آنچه سبب بیگانه‌گی مذنوم امیدوارم که جمیع یاران شرق و غرب در
 یک محفل بیایند و یک انجمن بیارند و جمیع خصال و فضائل آسمانی
 در عالم انسانی جلوه نمایند رب رب و فقی علی مشاهده الهیه لکبری
 و ملوغ فی المنی فی جمیع الاسفار اکت انت المعطى الکریم العظیم الالاه

بعضی از یاران خویش حضور با بیضیحات نموده اند این ایام حکمت قصا
 نماید ان شاء الله در وقت موافق اجازت داده خواهد شد. ع



به سطر جنب شیر لکمر
جنب کیقباد و گشتاسب و جنب خدا داد و درستم علیها بجا آید لکمر

هوا

ای دو بنده مقرب درگاه کبیر یا عبد البجاء در این بقعه نورا
بیاد شما در سه دربی غمتی ملاحظه کنید که خداوند آمرزش چه بخششی نموده که لها
باین قسم بکید مگر ارتباط یافته جانان خوش باد ع



جنب کیقباد و گشتاسب

شیراز

هوا

ای گل گلشن فارسین نامه نشانه خلق و خوی کیقباد بود از بوی آن

گلشن شام معطر گشت و دماغ مغرب شد ستایش موجد آفرینش را که آن
 بنده درگاه آگاه راز شد و ارشدت شور و وله پرور آمد الطاف الهی
 شامل حال او شد تا از جود شاه بهرام گردد و مرغ دست آموز شود و آهوی
 رام و آرام گردد حال وقت آن است که غرنخوانی نماید و تبرایه پرداز و جلیق
 و چغانه ساز نماید و آغاز نغمه و آهنگ کند حضرت عذیب را بنواز و

تحت ابداع ابھی برسان از الطاف بی پایان خوام

که آنکشور را بهت از آرد

و عینک البهّا الابهی

ع ع



جوشقان مالکانه فتح آباد اجای آتشی علیهم سآله و آله

بنوآله

ای اجای آتشی ای یاران عبدالبهآ جناب ابن ابره نهایت ستایش از آن
یاران روحانی نمود که بحمد مومن بحضرت کبریا و توحید ملکوت اسی و ثابت در نسخ بر مینا
و منجذب صفحات آینه بستند شب و روز همد ماله جانسوز و بار خن شب افروز با عالمیان
محسور هر رمی نموده زنده و هر نفسی آهنگی برآورد و بتایش و نیایش نورسین برآورد
ای یاران عزیز عبدالبهآ اگر بیند آآن در چه حالتی بگذر شامشوم بسته از فرط سوز
بال پریشانید و واضحا پرواز نمایند ولی حکمت بالغه آهسته این سر مکنون محفوظ
و مصون نموده تا بیکایه پی بخند و نیکایه بنزد و نامستحق از این بحسب بی پایان نصب
بنزد شما که از کوشش کافور حق سرستید کوس سرور را بگوید و بشکرانه حال اهی
آهنگی بلند کنید که سنگ آفاق بخروش آید و فرسنگ ملا علی حیران ماند

علیکم بحمتیه و بهشتاء ع ع

بوالا بھر

ف
جنب جابر عبد کرم عیدہ بھآ اللہ بھر مد خطہ مینہ

بوالا بھی

ای ناطق بشنای پروردگار در این ایام کہ صبح ایقان از مطلع عرفان
طالع و نوریزدان از فخر احسان ساطع غلام جود فائض است و رحمت غیب
شود واضح بحر الطاف موج است و سراج اعطاف و تاج آتش موسی
سدرہ سینا شعلہ در است و نغمہ عیسی از ملکوت غیب چون بوی عبیر و
چشمی گشت و تماشای گلزار آتی نما و گوش باز کن و ندی
جمال ابھی و صدای محبوب اعلی را از سما غیب
استماع فرما و البھآ علیک عبد البھآ

ع

جنب میرزا حسین جو شغل معتمد اطفال مدیه بآلله العظمی

بنوین

ای ادیب دستان محبت الله کتب و اصل و مضمون مفوم شد
 دستور العملی از برای درس فارسی اطفال خواسته بودی اطفال را از بدایت
 قلم در دست دهید و بحسب استعداد صنف صنف نماید صنف اول صنف
 ثانی صنف ثالث صنف رابع صنف اول که مبتدی مهند آنها را تدریس
 نشاند و هر یک قلم و کاغذی در دست داده معلم لوحه فی سیاه از تحت در
 دیوار آویخته بر آن لوحه بمداوی سفید حروف بجای یک یک بخار و اطفال نیز
 متابعت نمود بر کاغذ بنویسند و لوحه سی سفید باشد مثلاً معلم الف بنویسد
 بگوید این الفست جمیع اطفال نیز الف مرقوم نمایند بعد معلم با بنویسد
 بگوید این باست کل اطفال با بنویسند و همچنین الی آخر بعد معلم حرف

مرکبه بنویسد و بگوید که این لفظ چنین است و اطفال نیز بنویسند و تلفظ نمایند
 و کذکک چون بکلمات برسد و بعد از کلمات بآیات و عبارات باین وضع «
 مدتی قیید اطفال سواد خواندن تحصیل نمایند و چون در خواندن مهارت حاصل
 کنند معلم باید الواح فارسی در ساله مدینه و بعضی از دواوین اشعار تعلیم دهد
 چون قدری ترقی نمایند مبادی علوم و لائل و بر همین الیه و علم توحید
 و جبر و حساب و لسان عربی و جغرافیا و هندسه اگر ممکن باشد تعلیم شود اما حال
 در آنصفحات مشکلت این اسباب فراهم آید بایلی لعجابه

بدرس فارسی قنات نمود تا اسباب میسر گردد

و علیک التحیة و الثناء

ع ع

جنبہ میزلا ابراہیم خطاط علیہ السلام

ہوئے

ای خطاط باثبات ہر خطی در صفحہ کائنات خطاط است مگر خطی کہ ناطق بہم
 جمال بھی است نگارندہ خطاط آفاق است و مطہر مہبت نیر اشراق
 چون نظریہ عالم امکان نمائیم رقی مثنویا ہم و در آن لوح محفوظ آیات و کلمات
 و حروفی مسطور بینیم کہ ہر کلمہ طیبہ شجرہ است اصلہا ثابت و فرعہا فی السماء
 و تنوئی اکلہا فی کل صین و ہر کلمہ خبیثہ مانند شجرہ خبیثہ است اجتناب من فوق
 الارض مالہا من قرار اجماع بفضل و مہبت جمال بھی روحی لہ العذار اجبا
 با و فاکلمات طیباتند و کلمہ طیبہ بر زبان راند و کلمہ طیبہ از گھٹار و رفقا نشان
 آشکار کرد پس قطعہ آذربایجان مانند صفحہ سادہ میباید امید داریم کہ اجبای الہی
 آن لوح ممر و کلمات طیبہ گرد و حروفات مقدسہ شوند بلکہ آیات باہرہ گرد

تا بر مان ظهور جمال قدم شوند و حجت قاطعه اسم اعظم . ای رفیق چون چنین
 جلوه نمائی در نزد عبد البهاء خطاط لوح مسطوری و کاتب ق مشور و تصدیق
 خوش نویسی نمایم . از قرار معلوم و لگت شد ای وارگیه و دار فرار خواهی
 ای رفیق این نشد باید مرد میدان باشی و گوی عزت ابدیه بچوگان همت بر بانی
 وجود شما و آن صفحات حال لازمست بقا اولی اگر چه زحمت بسیار است و مشقت
 بسیار ولی باید تحمل نماید و بدیل مقدس ثبت جویند و طلب نمایند
 به انقطاع و انجذاب و له و شور و شوق و شغف معنای طیس توفیق گردید

و چون نمایند حاصل گرد جمع این زحمات و مشقات
 فراموش شود و علیک التحیته و الثناء

ع ع



این صفحه عمدتاً خالی است